

فصل پنجم: شکل‌گیری دو آلترناتیو برای تحول جامعه روسیه پس از انقلاب اکتبر

اتخاذ سیاست اقتصادی نوین - نپ - که از پشتیبانی یکپارچه نمایندگان کنگره دهم حزب در ۱۹۲۱ برخوردار شد، برای اولین بار پس از دوران پرتلاطم جنگ داخلی وحدت و اتفاق نظر چشمگیری را موقتاً در درون حزب بلشویک به بار آورد. چنین وحدتی در آن زمان بیش از هر زمان دیگر مورد نیاز بلشویک‌ها بود. در شرایطی که نیروی دشمن کاملاً منهزم شده بود، وجود چنین وحدتی در حزب نه تنها به فعالین و اعضاء آن اعتماد به نفس فوق العاده‌ای میداد و آنان را برای رفع موانع و مشکلات بی‌انتهای دوره پس از جنگ داخلی با روحیه بالایی تجهیز میکرد، بلکه اعتماد بیشتری را در صفوف وسیع کارگران و دهقانان روسیه نسبت به دولت بلشویکی بوجود می‌آورد.

ولی اتخاذ نپ صرفاً یک مانور سیاسی برای کسب وحدت موقت در درون حزب نبود. همین‌طور قبول نپ از طرف جناحهای مختلف درون حزب نیز - که تا چند ماه پیش درگیر شدیدترین مجادلات سیاسی با یکدیگر بودند - ناشی از یک مصلحت سیاسی نمیشد. فاکتورهای عینی معینی نپ را به تمام حزب تحمیل کرده بودند. سازمان از هم گسیخته و از هم پاشیده اقتصاد کشور که خود را در پائین آمدن فوق العاده سطح تولیدات صنعتی نشان میداد؛ مدیریت غیر رضایت بخش صنایع دولتی توسط شورای عالی اقتصاد ملی که در اثر ملی کردن سریع و بدون نقشه بنگاههای تولیدی پدید آمده بود و بطریق اولی به تشدید وخامت اوضاع دامن می‌زد؛ شورشهای کثیرالوقوع دهقانی سالهای ۲۱ - ۱۹۲۰ که در اعتراض به ضبط اجباری محصولات مازاد کشاورزان توسط دولت صورت میگرفت؛ و حتی موج روبه‌اعتمادی ناراضی در میان صفوف کارگران؛ عواملی که همه در فراهم آوردن زمینه‌های قیام گرونیشتات در ۱۹۲۱ دخیل بودند، باعث شده بود که تمام جناحهای حزب بر سر اتخاذ سیاستی که موقتاً هم گشوده از گسیختگی بیشتر اجتماعی - اقتصادی روسیه جلوگیری بعمل آورد، به اتفاق

نظر برسند.

برای پیشبرد امور در طی این دوره، تنفس، کنگره حزبی امیدوار بود مادامیکه "ارتفاعات فرماندهی" اقتصاد (بانکها، شبکه حمل و نقل، تجارت خارجی، صنایع سنگین) در دست دولت بماند، اقتصاد دروسیه میتواند با استفاده از مکانیسم جا افتاده بازار و از روشهای مدیریت که در غرب بکار گرفته میشود - حتی با استفاده از مدیران بورژوازی که در اتخاذ چنین روشهایی مهارت کافی داشتند - به وضعیت وخیم خود پایان بخشد. بنا بر این تحت عنوان نپ مجموعه اقداماتی به توالی صورت گرفت. در وهله نخست حلقه فروش محصولات مازاد برای کشاورزان برسمیت شناخته شد، مشروط بر آنکه هر تولیدکننده زراعی بدو بخش معینی از محصولات خود را بعنوان مالیات جنسی به دولت پرداخت نماید. این اقدام، معضل بخش وسیعی از دهقانان معترض را برطرف کرد، رونق اقتصاد روستا را به آن بازگرداند، و بالاخره مشکل کمبود مواد غذایی را که در اثر مقاومت منفی دهقانان در مقابل ضبط اجباری محصولاتشان و در اثر احتکار این محصولات توسط آنان به معضل جدی بدل شده بود، مرتفع گرداند. بهبود وضعیت دهقانان، آنان را نسبت به دولت بلشویکی راضی نگه میداشت و این به نوبه خود پایگاه اجتماعی دولت در روستا را تقویت میکرد. امکان فروش آزاد محصولات کشاورزان در بازار، گسترش نقش پول و مناسبات کالایی - پولی را در شهر و روستا ضروری میساخت. از اینرو لازم بود که روبل، که در دوران جنگ داخلی بدلیل توزیع مستقیم محصولات نقش خود را بعنوان وسیله گردش از دست داده بود، مجدداً بکار گرفته شود. بدین منظور ضروری بود که ابتدا به ساکن ارزش روبل کاغذی در بازار تثبیت شود. و بالاخره در طی این دوران برای افزایش بارآوری صنایع ملی شده دو اقدام مهم صورت گرفت، اول آنکه بخش وسیعی از صنایع قبلاً ملی شده بصورت اجاره به کنترل خصوصی برگردانده شدند. ^۱ تعداد اینگاههای به اجاره درآمده در سال ۱۹۲۳ به ۵۶۹۸ واحد میرسید که بطور متوسط در هر کدام ۱۶ کارگر مشغول بکار بودند. ^۲ اینگاههای دولتی همچنین با کمپانیهای مختلف خارجی، تراستهای مشترکی را برای بهره برداری از منابع طبیعی روسیه تشکیل دادند. در مجموع تا ۱۹۲۲، ۱۷ شرکت مختلط اینچنینی با سرمایه های چند میلیونی بوجود آمده بود. ^۳ دوم آنکه برای افزایش سطح بارآوری صنایع دولتی بر روی تمرکز مدیریت، انضباط بیشتر نیروی کار و سازماندهی علمی تولید تاکید شد و اقداماتی بدین منظور بعمل آمد. در یک کلام، پس از پایان دوران کمونیزم جنگی مناسبات، روشها و مقولات سرمایه داری هرچند در چهارچوب نظارت و کنترل عمومی دولت، مجدداً در اقتصاد روسیه جای خود را

باز یافتند. بدین معنا، نپ یک گام به عقب، یک عقب نشینی به نفع سرمایه بود. این نکته‌ای بود که بارها از طرف لنین مورد تاکید واقع میشد. البته در قبال چنین عقب نشینی جامعه روسیه از یک ثبات نسبی سیاسی و اقتصادی برخوردار شد و ملزومات بازسازی صنایع و شبکه حمل و نقل شدیداً آسیب دیده روسیه فراهم آمد. بهر رو تصور عمومی در آن سالها این بود که استقرار مجدد مناسبات سرمایه دارانه در روسیه، مادامکه "ارتفاعات کلیدی در دست دولت بماند" و کارگران از کاردانی لازم برای مهار کردن آن برخوردار شوند، هیچ خطر جدی برای قدرت سیاسی آنان به همراه نخواهد داشت. این نکته رالنین خود چنین تصریح می‌کند:

"... اینک این سرمایه داری دولتی به چه مناسبات خواهد بود امری است که به ما مربوط است. ما به حد کافی و بحدکاملا هم کافی دارای قدرت سیاسی هستیم؛ وسایل اقتصادی نیز بحد کافی در دسترس ما هست... در اینجا کاردانی لازم است و این همان چیزی است که ما فاقد آنیم."^۴

نپ از همان بدو اتخاذش بعنوان یک سیاست موقت در نظر گرفته شده بود. بنا بر این واضح بود که به محض آنکه حداقلی از ثبات در نتیجه این سیاست به اقتصاد روسیه برگردانده شود، ادامه آن مورد مجادله قرار گیرد. اختلافات قبلی که موقتا فرونشسته بودند، در بررسی چگونگی این معضل مجدداً شروع به خودنمایی کردند. مجادله بر سر چگونگی نپ، حزب بلشویک را به دو جناح کاملاً متمایز تقسیم گرداند. جناح غالب معروف به جناح راست که رهبری تئوریک آن با بوخارین بود، درباره این معضل چنین استدلال میکرد: (۱) نپ در وهله اول و مهمتر از هر چیز دیگر پاسخی بود به حرکت‌های اعتراضی دهقانان، اقدامی بود جهت خنثی کردن موج ناراضی‌های آنان و جلب اعتمادشان به حکومت کارگران؛ (۲) نپ در عرض چند سال گذشته توانسته بود با لغو قوانین مربوط به ضبط اجباری محصولات دهقانان و جایگزینی آن با سیاست مالیات جنسی، ضمن آنکه دهقانان را به تولید بیشتر ترغیب نماید رضایت آنان نسبت به وضع موجود را نیز جلب کند و بدین سان ثبات سیاسی و اقتصادی رضایت بخشی را به روسیه برگرداند؛ (۳) سایر اقداماتی که در طی این دوره صورت گرفته بودند در محوری بودن هدف فوق تأثیری نداشتند بلکه برعکس کاملاً ملهم و متاثر از آن به اجرا درآمده بودند. و بالاخره با توجه به مفروضات فوق، این جناح چنین نتیجه میگرفت که ادامه بعدی نپ بایستی تعقیب همان سیاستی باشد که تا آن زمان به پیش برده شده بود، یعنی برقراری و ابقاء رابطه

کارگران و دهقانان از طریق فراهم آوردن امکانات لازم برای تحریک دهقانان به تولید بیشتر، بزعم آنان، هرگونه سیاست اقتصادی منجمله هرگونه تلاشی برای صنعتی کردن روسیه می‌بایست با توجه به این نکته صورت می‌گرفت که اتخاذ آن به بیگانگی شدن دهقانان نسبت به حکومت کارگران منجر نشده بلکه تمایل آنان به تولید بیشتر را موجب گردد. بنظر جناح راست، تنها در اثر بهبود و رونق بخش کشاورزی اقتصاد روسیه بود که سرمایه لازم برای صنعتی شدن روسیه فراهم میشد. از اینرو برای این جناح گسترش بازار مصرف دهقانان چه از طریق افزایش قدرت خریدشان و چه از طریق فراهم آوردن محصولات ضروری برای چنین بازار مصرفی، رمز موفقیت هرگونه سیاست صنعتی کردن روسیه بحساب می‌آمد. بعبارت دیگر آنان نیز همانند ناردونیک‌ها معطل صنعتی شدن روسیه را در محدود بودن بازار مصرف دهقانان میدیدند، منتها برخلاف ناردونیک‌ها که از وجود چنین مانعی، عدم امکان صنعتی شدن روسیه، پرولتاریزه شدن جامعه و لذا عدم امکان حذف موقعیت تعیین کننده اقتصادی دهقانان را نتیجه می‌گرفتند؛ جناح راست معتقد بود که حکومت کارگران میتواند برخلاف حکومت سرمایه‌داران با گسترش بازار مصرف و تحریک نیازهای مصرفی دهقانان زمینه‌های صنعتی شدن روسیه را با اتکاء به دهقانان فراهم آورد. بنظر جناح راست تنها و تنها از این طریق بود که صنعت عقب افتاده روسیه میتواند با استفاده از کمک مادی دهقانان پیشرفت نماید و توان و امکانات مادی دهقانان هم در عین حال بطور مسالمت آمیز در خدمت گسترش پایگاه اجتماعی کارگران، ارتقاء نقش اقتصادی آنان در کل پیکره اقتصاد روسیه و بالاخره در خدمت بهبود معیشت کارگران قرار گیرد. در این مبانی اعتقادی جناح راست میتوان بروشنی ردپا و تاثیر ناردونیسیم قدیم را مشاهده کرد. زیرا حداقل در این نکته با ناردونیسیم قدیمی اشتراک نظر داشت که شرط هرگونه توسعه اقتصادی روسیه در گرو بدست آوردن اعتماد و همکاری دهقانان بود و نه در بیگانگی کردنشان. این حکم را بوخارین تا به آخر، در مورد سیری که نب می‌بایست طی میکرد مورد تاکید خود قرار داد و از آن دست نشت.

تا سالهای ۱۹۲۲، اکثریت حزب با چنین نظریه‌ای در مورد ادامه نسیب توافق داشت و از اینرو این نظریه، سیاست رسمی حزب در قبال مسئله نسیب قلمداد میشد. برای تحکیم مبانی پایه‌ای این نظریه البته لازم بود که پای لنین نیز به میان کشیده شود و نشان داده شود که چنین نظریه‌ای ادامه خط لنین در قبال مسئله نسیب است و لاغیر. برای تأیید این نظریه‌ها، بوخارین و سایر تنوریسین‌های جناح غالب حزب به اظهارات و گفته‌های لنین

در مورد نپ توسل می‌جستند تا تفسیر خود از نپ را تنها تفسیر لنینی از این قضیه وانمود سازند. آنان در این تلاش خود البته نمونه‌های تأیید آمیزی از گفتار لنین را می‌یافتند. بعنوان مثال لنین در معرفی نپ در کنگره دهم حزب بلشویک پس از ذکر این نکته که تنها در "کشورهای سرمایه‌داری بسیار پیشرفته" است که "گذار مستقیم از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ممکن است"^۶ و اشاره به این امر که در روسیه کماکان "کارگران صنعتی اقلیتی و خرده‌دهقانان اکثریت عظیمی"^۷ را تشکیل می‌دهند، اظهار می‌کند:

"در چنین کشوری، انقلاب سوسیالیستی تنها در صورت وجود دو شرط می‌تواند پیروز شود. اولاً، در صورتیکه از حمایت به موقع انقلاب سوسیالیستی یک یا چندتا از کشورهای پیشرفته برخوردار شود. همانطور که میدانید، در مقایسه با گذشته ما تلاشهای واقعا زیادی بخرج دادیم تا چنین هدفی متحقق گردد ولی بهر رو تا عالم واقع تحقق این هدف هنوز راه درازی در پیش داریم. شرط دوم وجود توافقی است بین پرولتاریا، که دیکتاتوری خود را اعمال می‌کند یعنی اینکه قدرت دولتی را در دست دارد، و اکثریت توده دهقانی."^۸

همینطور در توضیح سیاست اقتصادی نوین به کنگره سوم کمینترن لنین تأکید می‌کند که اساس این سیاست مبتنی است بر: "ابقاء اتحاد بیست و پرولتاریا و دهقانان بدین منظور که پرولتاریا از توان حفظ نقش رهبری کننده و قدرت سیاسی اش برخوردار شود."^۹ همین نکته را لنین مجدداً یکسال پس از اتخاذ نپ در کنگره یازدهم حزب بلشویک در مارس ۱۹۲۲ مورد تأکید قرار داده می‌گوید:

"تمام اهمیت سیاست اقتصادی نوین ... در اینست که بتواند بین اقتصاد جدیدمان، که ما با تلاش بسیار در صدد ایجاد آن هستیم، و اقتصاد دهقانی یک حلقه رابط بوجود آورد."^{۱۰}

با فرو نشستن موج انقلاب کارگران اروپا، و تثبیت نسبی سرمایه‌داری غرب جناح راست استدلال می‌کرد که اکنون یکی از شروط موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه روبه زوال گذاشته و از اینرو توسل به امکان دوم برای حفظ قدرت کارگران در روسیه یعنی حفظ و تقویت اتحاد بین کارگران و دهقانان امری ضروری و حیاتی است. توسل به دهقانان به نظر جناح راست نه یک انتخاب که یک جبر بود و لذا بزعمان هرکس که این نکته را مدنظر

خود قرار نمیداد در آن سالها مرتکب یک اشتباه سیاسی غیرقابل گذشت می‌شد. آنان درباره محتای این نتیجه‌گیری خود به‌لنین استناد میکردند که درجایی گفته بود:

"ما می‌دانیم مادامکه انقلابی در سایر کشورها رخ نداده است، تنها توافق با دهقانان میتواند انقلاب سوسیالیستی در روسیه را از خطر نجات دهد." ۱۱

جناح دیگر حزب - موسوم به اپوزیسیون چپ - البته اقدامات اولیه دوران نپ را مورد تأیید قرار میداد. این جناح نیز معتقد بود که تنها از طریق توسل جویی به مکانیسم بازار و به‌روشهای کاپیتالیستی بود که میشد از انفجار اجتماعی قریب الوقوع سالهای پس از جنگ داخلی جلوگیری بعمل آورد. ولی آنان ضمن تأکید بردستاوردهای تا آنزمانی نپ، معتقد بودند که همین موفقیت بدست آمده مدیون موقعیت رهبری کننده پرولتاریا بوده است و لذا تداوم این موفقیت‌ها درگرو آن است که پرولتاریا بتواند موقعیت خود را بعنوان طبقه‌ایکه انقلاب را رهبری می‌کند بازتولید نماید.

بنظر جناح چپ، اگر در دوران انقلاب یعنی در دورانی که سیاست عمده است این شکل و انسجام سیاسی کارگران بود که ضامن موفقیت و موقعیت رهبری کننده طبقه کارگر بشمار می‌رفت. در دوران بازسازی یعنی در دورانی که اقتصاد عمده است، این موقعیت برتر اقتصادی کارگران و نقش مهم‌تر تعیین کننده‌شان در کل اقتصاد روسیه بود که میتواند ضامن و حافظ موفقیت رهبری کننده این طبقه در کل توده‌های محروم روسیه باشد. پس از طی چنین سیری از استدالات جناح چپ نتیجه می‌گرفت مادامکه بر متن نپ زمینه‌های فوری حفظ موقعیت رهبری کننده طبقه کارگر در عرصه اقتصاد بازتولید نگردد، ادامه نپ به برهم خوردن توازن سیاسی موجود در جامعه منجرگشته و قدرت سیاسی حکومت کارگران را با تهدید جدی از جانب دهقانان مواجه خواهد ساخت. لذا، بنظر آنان گسترش پایه اجتماعی کارگران و افزایش نقش اقتصادی این طبقه در کل تولید اجتماعی رمز موفقیت آتی کارگران روسیه بشمار میرفت و از اینرو صنعتی کردن سریع روسیه - سریعتر از آنچه که جناح راست توصیه میکرد - و تفوق یافتن صنعت به کشاورزی را مورد تأکید قرار میداد. تروتسکی بعنوان رهبر سیاسی این جناح از حزب خود در این باره می‌گوید:

"رابطه بین طبقه کارگر و دهقانان در تحلیل نهایی بسته به رابطه بین صنعت و کشاورزی تعیین می‌شود. طبقه کارگر موقعیت رهبری کننده خویش را در تحلیل

نهایی نه از طریق دستگاه دولت یا ارتش بلکه از طریق صنعت که خود او را با تولید می‌کند، میتواند بقاء نموده و تحکیم نماید. وظیفه تربیت و آماده‌سازی نسل جدید از طبقه کارگر امری است که بعهده حزب، اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان حزب، مدارس مان و همچنین سایر نهادهای آموزشی دیگر قرار دارد ولی هر آینه تمام این اقدامات با اتکاء به یک صنعت روبه‌رشد صورت نگیرند، اقدامات تدریجی بی نتیجه خواهند ماند. تنها توسعه صنعت روسیه است که میتواند یک پایه مستحکم برای دیکتاتوری پرولتاریا در این کشور بوجود آورد. ۱۲

تئوریسین‌های جناح چپ نیز برای تأکید صحت این استنباط خود از، شب‌به‌سراغ نوشته‌ها و گفتارهای لنین رفتند و همان‌طور که جناح راست دریافتن نقل قول‌هایی از لنین که همسوئی وی با آنها را نشان دهد موفق شد، از آب درآسده بودند، جناح چپ نیز در این زمینه از موفقیتی کمتر برخوردار نشد. از جمله به این اظهارات لنین استناد میکردند.

در توضیح ضرورت فوری الکتریفیکاسیون به هشتمین کنگره سراسری شوراهای در دسامبر ۱۹۲۰ لنین مسئله تولید بزرگ در روسیه را مورد تأکید قرار داده میگوید:

" هرکس که به دقت زندگی در روستا را در مقایسه با زندگی در شهر مورد توجه قرار داده، میدانند که ما هنوز سرمایه‌داری را ریشه‌کن نکرده‌ایم و بدین اعتبار هنوز اساس و پایه دشمن داخلی امان را از زمین نبرده‌ایم. این معضل آخری به تولید خرد گره می‌خورد و تنها یک روش برای الغاء آن وجود دارد، یعنی اینکه اقتصاد روستا منجمله کشاورزی به یک پایه تکنیکی مدرن یعنی بسسه تولید بزرگ مدرن مجهز شود. تنها الکتریسته میتواند اساس این تحول را فراهم آورد. ۱۳

همین‌طور در توضیح ضرورت اتخاذ مالیات جنسی به کنفرانس سراسری حزب بلشویک در ۲۶ مه ۱۹۲۱، لنین اهمیت مبرم و حیاتی گسترش تولید بزرگ را بعنوان ضامن اساسی حفظ انقلاب روسیه مورد تأکید قرار داده اظهار می‌نماید:

"صنعت بزرگ تنها و تنها پایه واقعی است که با اتکاء به آن می‌توانیم منابع مان را چندبرابر کنیم و جامعه

سوسیالیستی را برقرار نمائیم ... ما اساس صنعت بزرگ را برای اقتصادمان میتوانیم برقرار کنیم، میبایست برقرار نمائیم و برقرار خواهیم نمود. بدون صنعت بزرگ هیچ اساس سوسیالیستی واقعی برای اقتصادمان بدست نخواهد آمد. "۱۴

وبالآخره درکنگره سوم کمینترن (جلسه ۵ جولای ۱۹۲۱) لنین بهبود قطعی وضعیت دهقانان را منوط به صنعتی کردن روسیه و تفوق یافتن تولید مدرن به جای تولید عقب مانده موجود روسیه قلمداد کرده میگوید:

"ما میگوئیم: صنعت بزرگ تنها وسیله ممکن برای نجات دهقانان از گرسنگی و تنگدستی است. همه با این موافقند. ولی این را چگونه باید انجام داد؟ بازسازی صنایع بر اساس مبانی قدیم بیش از اندازه وقت و کار میبرد. ما بایستی به صنعت فرم جدیدی بدهیم یعنی اینکه میبایست دست به لکتریفیکاسیون بزنیم. این یکی به وقت کمتری نیاز دارد. "۱۵

آنچه از گفته های لنین که در مجادلات دوجناح حزب کمتر مورد اشاره قرار گرفت، نوشته های آخر او در مورد طرح تعاونی هاست. این طرح که توسط لنین در ۱۹۲۳ تدوین شده بود و ما بیشتر به اهمیت و جایگاه آن در تکامل استراتژی اقتصادی انقلاب نزد لنین اشاره کرده ایم، ۱۶ تا سه سال پس از انتشار آن مورد کمترین توجه جدی جناحهای درگیر واقع نشد، چه رسد به اینکه جوانب گوناگون آن مورد حدادی و تدقیق قرار گیرند. تازه آن گاه که طرح تعاونی های لنین از طرف بوخارین بعنوان یک مدرک بر علیه جناح چپ بکار برده شد، ایده تعاونی در حدنهادی برای بازرگانی تقریباً متوقف ماند و از آن فراتر نرفت.

در یک چهار چوب تاریخی، مجادله جناح راست و جناح چپ یا دآ و رمجا دلانی است که چندین دهه پیشتر بین اولین متفکرین نوین روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم صورت گرفته بود: مجادله بین اسلاو دوست ها و غرب گرایان. ۱۷ روشن فکران اسلاو دوست ضمن تاکید بر لزوم تحول اجتماعی - اقتصادی جامعه روسیه برای باور بودند که چنین تحولی در روسیه میبایست سیری کاملاً متمایز از آنچه در غرب صورت گرفته بود را طی میکرد. بنظر آنان تمایز اساسی بافت اجتماعی روسیه آن زمان با غرب در دوران انقلاب صنعتی، در وجود طیف وسیعی از دهقانان و کمونهای زراعی خودکفایی بود که بطریق اولی امکان بوجود آمدن هرگونه بازار مصرف جدی برای صنایع روسیه را محدود

میساختند. جناح غالب حزب که در طی سالهای ۲۷-۱۹۲۴ به خارین رهبری تئوریک آنرا بعهده داشت این ویژگی روسیه را در نیمه دوم دهه بیست کماکان برسمیت میشناخت و لذا پیشرفت آتی اقتصاد روسیه و به تبع آن توسعه صنعت روسیه را در گرو شکل گیری یک بازار مصرف وسیع دهقانی میدید. افت موج انقلابی کارگران اروپا، ضرورت تعقیب این خط مشی ویژه روسیه را در نزد جناح راست دوچندان نمود. و بالاخره در غیاب هرگونه کمک مالی یا مادی از غرب (چه از طریق وقوع انقلاب پرولتری و چه از طریق جلب همکاری دول اروپا) ضرورت تعقیب یک خط مشی " روسی شده" برای ایجاد جامعه ای خودکفا و پیشرفته در روسیه توسط آنان تئوریزه شد. ایسید سوسیالیسم در یک کشور سالهای ۱۹۲۵ به بعد، تئوری متناظر برچنین روند فکری بود. طرح این ایده از جانب حزب سرعت مورد توجه روشنفکران بورژوایی قرار گرفت که پس از وقوع انقلاب اکتبر خود را در مقابله دولت بلشویکی قرار داده بودند. برای آنان ایده سوسیالیسم در یک کشور بیان نظری روندی بود که با شروع نپ در اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روسیه آغاز شده بود. این ایده برای آنان کشش داشت زیرا بویژه از طرف جناح راست حزب مطرح میشد که در نقد "انقلاب جهانی" جناح چپ مستمرا برویژگیهای جامعه روسیه و مسیر مستقلی که آن جامعه برای توسعه آتی خود و بدون توسل به اروپا میبایست طی میکرد، تاکید داشت. بدین اعتبار ایده سوسیالیسم در یک کشور برای این قشر وسیع روشنفکران و متخصصین بورژوا از یکسو مبشر این بود که رهبران انقلاب اکتبر و حزب بلشویک از جهانی کردن انقلاب روسیه دست کشیده و دیگر نمیخواهند منابع مادی و انسانی این جامعه را وثیقه انقلاب اروپا و تحولات سیاسی آن قرار دهند؛ و از سوی دیگر این ایده برای آنان به مثابه تخفیف مضمون سوسیالیستی انقلاب و تقویت و تحکیم مسیری خودویژه و روسی شده برای توسعه و تعالی جامعه روسیه قلمداد میشد. بی جهت نبود که آنان با اطلاع از چنین خط مشی جدیدی، خود را مجاز دانستند تا بعنوان روسهای خوبی که پیشرفت و توسعه جامعه روسیه جزو آرمانهای قدیمی شان بحساب میآمد، سیاست نزدیکی و همکاری با دولت بلشویکی را پیشه کنند. و نه فقط این، بسیاری از نویسندگان بورژوایی که پس از دوران جنگ داخلی و شروع نپ به روسیه برگشتند در اشاعه و توده گیر کردن تئوری سوسیالیسم در یک کشور از طریق نوشتجات و متون ادبی شان که در نیمه دوم دهه بیست در روسیه منتشر شدند، نقش چشمگیری ایفا کردند. ۱۸

مباحثات جناح چپ متقابلا با داور مباحثاتی بود که روشنفکران

غرب‌گرا در تقابل با اسلاودوست‌ها عنوان می‌کردند. غرب‌گرایان به‌ایمن باور بودند که توسعه اجتماعی روسیه در گرو پیمودن مسیری بود که غرب پیشتر برای توسعه و تعالی خود، آن را از سر گذرانده بود. اولین نسل از مارکسیست‌های روسی در متن چنین مکتبی پرورش یافته بودند. غرب‌گرایان سابق مدل رشد و تکوین سرمایه‌داری اروپا را الگو محتمل - و حتی ضروری - برای سرمایه‌داری شدن روسیه قرن نوزدهم میدانستند. جناح چپ‌نیز مدل محتمل انقلاب اجتماعی کارگران اروپا را الگویی برای انقلاب کارگران روسیه میدید. در غرب صنعت بزرگ در مقایسه با روسیه بسیار توسعه یافته‌تر بود و طبقه کارگر جوامع اروپایی هم از نظر کیفی - شکل، سن مبارزاتی و... - و هم از نظر کمی با طبقه کارگر روسیه متفاوت بود. صنعت بزرگ و طبقه کارگر نسبتاً وسیع جوامع اروپایی ضامن موفقیت انقلاب اجتماعی کارگران در این جوامع محسوب می‌شدند. هرآینه البته چنین انقلابی رخ میداد. انقلاب اجتماعی کارگران روسیه در شرایطی متفاوت رخ داده بود ولی بهر رو مفروض گرفته میشد که پیروزی آن در گرو بدست آوردن ملزوماتی است که در اروپا سیر محتمل یک انقلاب کارگری بر متن آن شکل خواهد گرفت. بدین منظور چنین استدلال میشد که حفظ و توسعه قدرت سیاسی کارگران مدیون بسط صنعت بزرگ و به تبع آن کمیت این طبقه در سطحی است که در جوامع اروپایی آن زمان موجود بود. البته جناح چپ نیز همانند جناح راست از محدودیت‌های اقتصادی جامعه روسیه مطلع بود. ولی علیرغم آن، بنظر جناح چپ پرولتاریای روسیه بجز اتخاذی سیاستی که به تقویت پایه‌های خود او بدو و مقدمات کمک نماید، از هیچ آلترناتیو دیگری برخوردار نبود. صنعتی کردن روسیه بنظر آنان یک چیز تاریخی بود که پرولتاریای پیروز روسیه میبایست رسالت تحقق آنرا بهر قیمت بسودش میگرفت. البته بزعم آنان موفقیت‌نهایی پرولتاریای روسیه در تحقق چنین رسالتی بدون کمک‌های مادی اروپا - که طبق تصور آنان پس از پیروزی انقلابات کارگران اروپا بیدریغ در اختیار کارگران روسیه قرار میگرفت - غیرممکن بود. محوری بودن چنین باوری در استراتژی جناح چپ عوارض جبران ناپذیری برای این جناح به‌مراه داشت. افول موج انقلابی اروپا در سال‌های ۱۹۲۵ به بعد یک واقعیت غیر قابل انکار بود. جناح راست با مشاهده این پدیده، توانسته بود تا چشم‌انداز و استراتژی اقتصادی خود برای جامعه روسیه را در قالب تئوری سوسیالیسم در یک کشور مسدود کرده و بدین سان به صفوف خود انسجام بخشد. برعکس برای جناح چپ، مشاهده این پدیده به یاس و نومیدی بیشتر در صفوف آن دامن میزد. جناح

راست بهررو توانسته بود علیرغم افت موج انقلابی اروپا زیر پوشش تیز سوسیالیسم دریک کشور، یک آلترناتیو ممکن برای روسیه منزوی و محاصره شده توسط دول امپریالیستی غرب، ارائه دهد. جناح چپ در این تلاش موفق نبود. ناتوانی آن در ارائه یک آلترناتیو عملی برای تحول جامعه روسیه دوران افول انقلاب در اروپا، باعث شده بود که تشتت و ناپاوری در صفوف آن رخنه کند و بطریق اولی اعتماد توده‌های کارگر از رهبران مقتدر و شناخته شده آن روبه نقصان گذارد. چنین وضعیتی بالاخره توازن نیرو را به نفع جناح راست حزب میچرخاند و چرخاند. و آنگاه که جناح چپ بعنوان یک آلترناتیو سیاسی به دوران حقیض خود وارد شد، جناح راست با استفاده از ابزارهای اجرایی حزبی و دولتی، موجودیت آنرا بعنوان یک جناح تشکیلاتی درون حزبی به پایان رساند.

بعد از این توضیح کلی در مورد مبانی اختلاف دو جناح اصلی حزب در دوران نپ، اکنون ضروری است که خواننده را با جزئیات بیشتری در مورد مبانی فکری هر دو جناح آشنا کنیم. ما این امر را در فصول بعدی این نوشته تعقیب خواهیم کرد. مقدمات ضروری است تا توجه خواننده را به چند توضیح کوتاه در مورد تقدم و تاخر مطالب فصول بعدی جلب نمائیم. تا آنجا که به مجادلات دو جناح حزبی برمیگردد، این جناح چپ حزب بود که در وهله اول اقدام به تئوریزه کردن نظرات خود نمود. نظرات جناح راست عمدتاً خصلت پلمبکی داشتند و درتخالف با نظرات اثباتی جناح چپ طرح میشدند. بنابراین در ارائه مباحثات این دو جناح، ما ارائه نظرات جناح چپ را مقدم بردیگری دانستیم. نکته دوم اینکه تئوریزه کردن بخش اعظم نظریات اقتصادی جناح چپ نه توسط تروتسکی که رهبر سیاسی این جناح محسوب میشد، بلکه توسط پراشوبراژنسکی اقتصاددان برجسته حزب بلشویک (مؤلف مشترک الفبای کمونیسم با بوخارین) که یکی از دیگر رهبران این جناح بود صورت گرفت. از اینرو ما نظرات وی را بعنوان مبانی پایه‌ای جناح چپ در قبال مسئله اقتصادیات روسیه آنزمان مقدماتاً تشریح میکنیم. البته بایستی در اینجا متذکر شویم که پراشوبراژنسکی در ادامه مباحثات تئوریک خود به تدوین نظراتی پرداخت که دیگر کاملاً مورد موافقت تروتسکی نبودند. از اینرو برای دادن یک تمویل کاملتر از مضمون مباحثات اقتصادی جناح چپ، ما ذکر نظرات تروتسکی را - حداقل از مقطعی که نظرات وی از نظرات اقتصادی پراشوبراژنسکی بطور آشکار و روشنی متمایز میشود - نیز در اینجا ضروری دانستیم. البته هر دو، تروتسکی و پراشوبراژنسکی، چه در نقطه عزیمت خود، و چه در نتیجه نهایی که بدان دست یافتند از محور

اساسی سنت فکری جناح چپ بهیچوجه فاصله نگرفتند. هر دو در این بسااور اساسی جناح چپ هم عقیده بودند که پیروزی انقلاب روسیه درگرو انقلاب اروپاست ولذا در صورت به وقوع نپیوستن دومی، اولی نیز لاجرم محتوم به شکست بود .

فصل ششم: استراتژی اقتصادی جناح چپ

استراتژی اقتصادی جناح چپ برای روسیه دهه ۲۰ از چشم انداز و درک عمومی این جناح از مفهوم اقتصادی سوسیالیسم و چگونگی تحول نظام سرمایه داری به آن، غیر قابل تفکیک است. در حقیقت آنچه محور اساسی مباحثات و پلمیک های جناح چپ رادرفی این دوران تشکیل میداد، همین نکته بود.

تمور رهبران جناح چپ از مفهوم اقتصادی سوسیالیسم، همانند تئوریسین های انترناسیونال ۲ این بود که این نظام را حاصل امتداد ارگانیک و تدریجی پارامترهای فنی تولید سرمایه داری میدیدند تا تحولی انقلابی در مناسبات تولیدی این نظام، به عبارت دیگر برای اینسان سوسیالیسم پیش از آنکه بایک تحول اساسی سازمان اجتماعی کاربرد نظام سرمایه داری و الغاء کار مزدی تداعی شود با پارامترهایی از قبیل بارآوری بالاتر کار، افزایش نسبت صنایع تولید وسایل تولید به صنایع تولید وسایل مصرف، امحاء آنارشی و بی برنامگی در تولید و جایگزینی آن با انحصارات و تولید با برنامه و امثالهم تداعی میشد. آنچه البته رهبران جناح چپ را از تئوریسین های انترناسیونال ۲ متمایز میساخت، ادراک متفاوت آنان از چگونگی تسخیر قدرت سیاسی بود. رهبران انترناسیونال ۲ به استناد به وضعیت اروپای غربی آندوره بر روی راه و روش پارلمانی تکیه میکردند و به بدست آوردن اکثریت آراء انتخاباتی و تشکیل کابینه دولتی چشم دوخته بودند، و رهبران جناح چپ بعنوان انقلابیون کمونیست مداوماً کارگران را به انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی از طریق اعمال قهر انقلابی فرامیخواندند و حتی خود از جمله سازماندهان و رهبران بانفسود و مقتدر انقلابی بودند که کارگران روسیه با موفقیت آن را به پایان رسانده بودند. ولی این تمایز آنان در عرصه سیاست به هیچوجه به عرصه اقتصاد قابل

تصمیم نبود. آنان نیز همانند رهبران انترناسیونال ۲ از ترمینیمس اقتصادی رنج میبردند. آنان نیز معتقد بودند که وقوع تحول انقلابی در موقعیت تولیدکنندگان مستقیم جامعه سرمایه داری تابع فاکتورهایی خارج از کنترل آنان بود. باور آنان را چنین میتوان خلاصه کرد: قدرت سیاسی را با انقلاب میتوان به کف آورد ولی رهایی اقتصادی از قیود کار فردی مشروط به آن است که از صنعت، تکنولوژی و بارآوری کار بالاتری برخوردار شویم، و این چیزی است که تنها با مرور زمان و از تکامل تدریجی وسائل مادی جامعه سرمایه داری که در اختیار کارگران قرار گرفته است بدست می آید. این کلمه آخر، یعنی تحول تدریجی مناسبات سرمایه داری به سوسیالیسم و نه تحول انقلابی اولی به دومی همان چیزی بود که کائوتسکی ها سالها و سالها به گوش کارگران آلمان و اروپا خوانده بودند.

در مخالف با رهبران انترناسیونال ۲، برای مارکس تحول از نظام سرمایه داری به سوسیالیسم امتداد برداری پارامترهای تکنیکی اولی بسه دومی نبود. برای مارکس متحول ساختن مناسباتی که شیوه شرکت انسانها در تولید و بهره وری آنان از محصولات جامعه را در چهارچوب نظام سرمایه داری تعیین می کند، امری بود که در هر جامعه سرمایه داری که نیروی محرکه ایمن تحول انقلابی یعنی کارگران موجود باشند، محتمل تصور میشد. برای مارکس الغاء کارمزدی، یعنی الغاء تولید و بازتولید جامعه بر اساس نیاز سرمایه امری بود که کارگران می بایست پس از کسب و تثبیت قدرت سیاسی بسه آن اقدام کنند و گرنه موقعیت خود را بعنوان کارمزد کماکان بازتولید میکردند. برای او الغاء کارمزدی پس از سرنگونی نظام سیاسی بورژوازی توسط کارگران امری نبود که پارامترهایی از قبیل بارآوری کار، ترکیب ارگانیک سرمایه و امثالهم آن را مشروط سازند. برای او آنچه چنانچه من پارامترهایی حدودیک انقلاب پیروزمند کارگران را مشروط میساخت، میزان بهره وری آنان از کل محصولات جامعه بود. جامعه سرمایه داری که از بارآوری پائین تری برخوردار است، یک شبه پس از انقلاب کارگران عرض نمیشود، علیرغم اینکه در اثر چنین انقلابی دیگر کسی استثمار نمیشود و سیستم کارمزدی برچیده شده است. کل میزان محصولات تولید شده در چنین جامعه ای (پس از جبران خسارتهای اقتصادی دوران انقلاب) کماکان مشابه چیزی است که پیش از انقلاب در آن جامعه معین تولید میشده. واضح است در چنین جامعه ای البته بارآوری پائین تر، تکنولوژی عقب مانده، همه و همه در میزان رفاه و آسایش انسانهای آزاد شده از قیود کارمزدی تعیین کننده اند. دقیقاً به این دلیل، ارتقاء این فاکتورهای تکنیکی و فنی چیزی است که کارگران آزاد

شده از قیود اقتصادی جامعه سرمایه‌داری قرار است به تدریج بسسیر آن فائق آیند. این بود باور مارکس و انگلس در مورد اینکه چگونه جامعه سرمایه‌داری می‌بایست به نظام سوسیالیستی تحول یابد، کدام تحولات می‌بایست بصورت اساسی، قاطعانه و فوراً صورت پذیرد و کدام تغییرات تنها به مرور زمان و بطور تدریجی ممکن اند.^۱

چنین تصویری از تحول جامعه سرمایه‌داری، موضع مارکس و انگلس را بعنوان یک موضع انقلابی از موضع اولوسیونیستی (ولذا انفعالیستی) انترناسیونال ۲ متمایز می‌ساخت. تحول انقلابی مناسبات سرمایه‌داری برای مارکس پراتیک انقلابی نیروی محرکه، این انقلاب یعنی کارگران را می‌طلبید، حال آنکه تحول گام به گام و تدریجی جامعه سرمایه‌داری برای بسیاری از رهبران انترناسیونال ۲ سیاست تسخیر گام به گام و تدریجی قدرت سیاسی آنها در چهار رچوب خود مناسبات موجود را منطقی نتیجه می‌داد. جناح چپ حزب بلشویک تا آنجا که به لزوم پراتیک انقلابی کارگران برای تسخیر قدرت سیاسی تاکید می‌ورزید به موضع مارکس نزدیک میشد و آنجا که جایگاه و عملکرد این پراتیک انقلابی را نیمه راه تا آستانه تسخیر قدرت سیاسی دنبال میکرد، از موضع انترناسیونال ۲ گسست قطعی نکرده بود.

ترتسکی این تصور خود از چگونگی تحول جامعه سرمایه‌داری بسسیر سوسیالیسم را چنین توضیح میدهد، وی بدو با تاکید به این اصل که "هر نظام اجتماعی بر اساس با آوری کار [اش] سنجیده میشود"^۲ نتیجه می‌گیرد:

"بهر جهت منظور ما رگس از پائین ترین مرحله
کمونیسم جامعه‌ای بود که سطح توسعه اقتصادی آن، از
همان آغاز، از سطح پیشرفته ترین جامعه سرمایه‌داری
[زمان خود] هم بالاتر است."^۳

طبعا برای ترتسکی جامعه روسیه پس از انقلاب اکتبر هم از این حکم تاریخی جدا نشمول نمیتوانست مستثنی باشد. یا با آوری اجتماعی کار در روسیه از پیشرفته ترین جامعه سرمایه‌داری زمان خود سبقت می‌گرفت و بدین سان ملزومات ایجاد جامعه سوسیالیستی در روسیه فراهم می‌آمد. امری که به سرو برای ترتسکی صرفاً در چهار رچوبی جهانی قابل تصور بود. و با انقلاب کارگران محتوم به فنا و شکست بود و راه برای بازگشت سرمایه‌داری به روسیه باز میشد. خود او مسئله را چنین طرح می‌کند:

"ما با این قانون پایه‌ای تاریخ آشنا هستیم که
در تحلیل نهایی پیروزی از آن نظامی است که جامعه
انسانی را از عالیترین سطح اقتصادی بهره‌مند

میسازد.

جدال تاریخی [بین نظامها] با توجه به ضرایب
تطبیقی با آوری کار [در هر کدام] تعیین میشود. هر چند
البته نه فوراً.^۴

استنتاج عملی از این نقطه نظر کمی، صریح و روشن است. جامعه روسیه پس از انقلاب میبایست تمام انرژی و توان خود را صرف این میکرد که بهر قیمتی آن ملزوماتی را فراهم آورد که به افزایش فوری با آوری اجتماعی کار خدمت میکردند و این مقدم بر هر چیز دیگری بود که جامعه روسیه هر چند سریعتر مسیر صنعتی کردن خود را طی میکرد:

"ملزومات سوسیالیسم صنایع سنگین و صنایع ماشین سازی هستند، این ملزومات مهمترین اهرمهای [اتکاء] سوسیالیسم اند. درباره این نکته... همه متفق القول ایم."^۵

پراژوبراژنسکی تئوریسین اقتصادی اپوزیسیون چپ، این نظرگاه را در سطحی تجربیدیتر و عمومی تر فرموله کرده، اظهار میدارد که گسترش صنایع سنگین در جامعه روسیه (و بطریق اولی هر جامعه دیگری که در موقعیتی مشابه روسیه آن زمان قرار می گرفت) نه فقط در حکم پیش شرط اساسی برای تحقق سوسیالیسم عمل میگردید بلکه بدلیل اینکه به افزایش تناسب تولیدات و وسایل تولید به تولیدات و وسائل مصرف و یا افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه منجر میشد، بطور اتوماتیک و غیر قابل اجتنابی با خود لغاء کارمزدی، تولید ارزش اضافه سود، تولید کالایی و بالاخره تمام مناسبات و مقولات جامعه سرمایه داری را به همراه داشت:

"امکان افزایش تولید و وسائل مصرف و در عین حال ارزان نمودن این وسائل، در گرو این است که بسود افزایش نسبتاً بیشتری در تولید و وسایل تولید صورت گیرد. این حکم به خصوصیات ویژه مناسبات کاپیتالیستی تولید بستگی ندارد، بلکه در موردیک جامعه سوسیالیستی شده نیز صدق میکند - حداقل تا آنجا که نیروهای تولیدی این جامعه در حال توسعه اند. این حکم بطور تمام و کمال در مورد نظام اقتصادی ما صدق میکند. بدین سان [اهمیت] توسعه نیروهای مولده [در جامعه ما] بطور اجتناب ناپذیری بدین معناست که با رنسبسی تولید و وسایل تولید افزایش می یابد. این افزایش

کا ملا بطور اتوما تیک گرایش تولید کالایی به انحلال دو
بخش اقتصاد دولتی را تشدید خواهد کرد و بطریق اولی به
الغاء مقوله ارزش اضافه منجر خواهد شد."^۶

پراشوبراژنسکی حتی از حکم بالای خود فراتر رفته صریح و روشن ابراز می‌کند که :

"... در شرایطی که وسایل تولید اجتماعی شده باشند، صرفاً یک رشته تغییرات کمی - تا آنجا که به ما بر می‌گردد یعنی رشد نیروهای مولده و ثروت اجتماعی در بخش دولتی اقتصاد - کافی است تا پروسه اجزاء مقولات جامعه سرمایه‌داری بطور اتوما تیک تشدید شود."^۷

البته برای رهبران اپوزیسیون چپ صنعتی شدن کامل روسیه، حداقل تا آن اندازه که ملزومات مادی لازم در روسیه را بزعم آنان برای سوسیالیسم فراهم آورد، بدون کمک پرولتاریای اروپا غیر ممکن بود. بقول پراشوبراژنسکی : " اینجا دیگر تمام راهها به رم ختم میشود، یعنی به انقلاب پرولتری در غرب."^۸ از اینرو برای آنان تصور صنعتی شدن کامل روسیه بدون کمک مادی پرولتاریای غرب، بیگ تصور خام تلقی میشد، ولی در عین حال بعنوان انقلابیونی که درگیر معضلات عملی یک انقلاب معین بودند مسئله بدین صورت برایشان طرح بود: مادامکه انقلابی در غرب صورت نگرفته، پرولتاریای روسیه می‌بایست بهر نحوی موقعیت خودش را حفظ می‌کرد و در عین حال بیشترین زمینه مساعد را هم چه برای وقوع انقلاب اروپا و چه برای تحویل هر چه سریعتر جامعه روسیه به نظام سوسیالیستی - البته پس از پیروزی انقلاب اروپا - فراهم می‌آورد. این نکته را آنها دهها بار بطور صریح و روشن اعلام کرده بودند، از جمله میتوان به این اظهار نظر پراشوبراژنسکی در ایستادن زمینه رجوع کرد :

" ما در مرحله اولین سالهای سوسیالیسم سرمایه‌پریم... تمام وظیفه ما در این دوره در بردارنده این امر است که راه عبور از آن را نشان دهیم، و در وهله نخست، نشان دهیم که چگونه میتوان حداقل دودهه اول حیات حکومت شوراها را بسر کرد، یعنی چگونه میتوان در مقطعی که مبارزه از جریان باز نایستاده ولی در فرم تغییر شکل یافته، دوام آورد."^۹

تصور رهبران جناح چپ این بود که سرمایه‌داری اروپا بعد از شکست انقلاب

آلمان و فروکش نمودن موج انقلابی در اروپا هرچند توانسته از یک رونق و ثبات اقتصادی معین برخوردار شود ولی بهیچوجه نتوانسته بود از بحران اقتصادی که دامنگیر آن بود تماما خلاصی یابد. بنظر آنان بحران اقتصادی اروپا فقط موقتا فروکشیده بود و برایین باور بودند که این بحران مجددا در ظرف چندسال آتی در ابعادی وسیعتر از گذشته خود را نشان خواهد داد. فاکتورهای معینی این تصور آنان را تقویت میکرد. بزعم تروتسکی وسایر رهبران جناح چپ، بحران اقتصادی اروپا که به جنگ جهانی اول منجر شده بود، بیش از هر چیز از محدودیت بازار فروش و کمبود مواد و منابع خام اولیه برای صنایع اروپا ناشی میشد. بزعم آنان، پایان جنگ جهانی اول بهیچوجه به این محدودیتها حداقل تا به آنجا که به سرمایه داری اروپا بر میگشت پایان نبخشیده بود. از یکسو در جوامع تحت سلطه شعله انقلابات رها نشیخش، چشم انداز هر نوع بازار فروش با ثبات و یا از آن مهمتر امکان بهره برداری آسان و کم هزینه منابع اولیه این جوامع را درهم شکسته بود. از سوی دیگر خروج روسیه از جرگه کشورهای سرمایه داری جهان نیز اروپا را از یک بازار وسیع خود محروم ساخته بود. بعلاوه محدود شدن مهاجرت کارگران اروپایی به آمریکا بدلیل مقررات سختی که دولت آمریکا در این زمینه وضع کرده بود، باعث میشد که اروپا دیگر بر احتی نتواند از شر ۸۰۰,۰۰۰ تا ۱,۰۰۰,۰۰۰ نیروی کار مازاد سالانه خود رها شود و بدتر آنکه با تبدیل شدن آمریکا به یک قدرت بلامنازع اقتصادی در جهان سرمایه داری، اروپا دیگر موقعیت ممتازی را که تا پیش از وقوع جنگ جهانی اول از آن برخوردار بود، از دست داده و اینک با سرازیر شدن کالاهای ارزانتر آمریکایی به بازارهای اروپا، سرمایه داری این جوامع دیگر از تصاحب کنترل مطلق حتی بازارهای فروش سنتی خویش نیز مطمئن نبودند. به این اوضاع وضعیت کشاورزی اروپا را نیز مهبایست اضافه کرد. عقب ماندگی نسبی کشاورزی اروپا در مقایسه با وضعیت صنعت آن باعث شده بود که هزینه محصولات غذایی اساسی کارگران کماکان بالا بماند و این وضعیت امکان تقلیل دستمزدهای کارگران را - علیر غم افزایش بارآوری کار در بخش صنایع - مشکل میکرد. این دشواریها به نوبه خود امکان بالا رفتن سود سرمایه های صنایع اروپا را با محدودیتهای جدی مواجه میساختند. همه این فاکتورها جناح چپ را متقاعد کرده بود که ثبات موقت اقتصاد اروپا بسرعت درهم شکسته خواهد شد و موج انقلاب کارگران اروپا دوباره روبه اعلا خواهد رفت. از اینرو چشم انداز وقوع انقلاب در اروپا، برای جناح چپ چشم اندازی دور دست نبود. با عزیمت از چینیمن چشم اندازی، آنان تصور میکردند که اگر کارگران روسیه بتوانند فقط

برای چندسالی با کاردانی و صرف درست انرژی شان قدرت حاکمه خود را حفظ کنند، پس از آن رفقای کارگر اروپایی شان به کمک آنها خواهند آمد و معضل اقتصاد روسیه بطور کلی حل خواهد شد. این امید و تسلی خاطر بود که جناح چپ مداوما در طی دهه بیست به کارگران روسیه میداد:

"مسئله پیروزی سوسیالیسم [در روسیه] ساده ترین راه حل خود را خواهد یافت هرآینه انقلاب پرولتاری در حزب در طی چندسال آتی رخ دهد... تاریخ در ظرف چند سال آینده فرصت کافی به ما خواهد داد تا از یک نرخ رشد شتابان برخوردار شویم مشروط براینکه البته ما بدرستی از مناسبات نظام اقتصادی خودمان و نظام اقتصادی جهان استفاده کنیم... همزمان با این، تحولات اروپا نیز در طی این دوره 'ضریب' قدرت سیاسی را به نفع پرولتاریای انقلابی تغییر خواهد داد، هرچند این مسئله ممکن است با قدری تاخیر و همراه با انحرافات جزئی رخ دهد. در مجموع، چنین باید تصور کرد که ترازنامه تاریخ [در ظرف چند سال آتی] هرچه بیشتر به نفع ما مساعد خواهد شد." ۱۰

در طی این دوره که کارگران روسیه در انتظار انقلاب اروپا بودند چه میبایستی میکردند؟ پاسخ روشن بود همان مسیری را میبایستی طی میکردند که انقلاب اروپا قرار بود با در اختیار گذاشتن امکانات مادی و فنی اروپا به جامعه روسیه، عبور از آنرا تسهیل نماید و این یعنی اینکه کارگران روسیه تمام اهتمام خود را میبایست بخرج میدادند تا با آوری کسب افزایش یابد، نیروهای مولده رشد کند - در یک کلام صنعتی شدن روسیه آغاز شود. با داشتن چنین تموری، واضح بود که برای جناح چپ موفقیت نسبی برخلاف آنچه جناح راست عقیده داشت، در ایجاد و سکوت و آسایش نسبی دهقانان و لذا جلب اعتماد آنان به دولت بلشویکی خلاصه نمیشد. کاملاً برعکس نپ برای جناح چپ تا آنجا مهم جلوه میکرد که به رشد نیروهای مولده و بهبود وضعیت صنعت روسیه خدمت میکرد. این بزعم جناح چپ اساسی ترین اصلی بود که بر نپ متناظر بود:

"اساسی ترین و مهمترین اصل نپ این بود که امکان توسعه نیروهای مولده بعنوان پایه و اساس تمام حرکت‌های اجتماعی بطور کلی فراهم آید." ۱۱

انتقاد جناح چپ به جناح مسلط حزب (که در آن زمان جناح راست بود)

این بود که در راستای هدف فوق با سهل انگاری و تسامح عمل کرده است. جناح چپ برای اثبات ادعای خود به دو بحران اقتصادی که جامعه نسویس روسیه در طول دوره کوتاه حیات خود در فاصله بین سالهای ۲۶-۱۹۲۳ تجربه کرده بود، اشاره میکرد. بحران اول که در ۱۹۲۳ رخ داده بود و به بحران قیچی مشهور است در نتیجه اختلاف بین قیمت محصولات صنعتی و کشاورزی بوجود آمده بود. نسبت قیمت محصولات صنعتی به کشاورزی سه برابر شده بود. این بدان علت بود که نسبت حجم محصولات صنعتی موجود در بازار در مقایسه با حجم محصولات کشاورزی به $\frac{1}{3}$ رسیده بود. ^{۱۲} با اتخاذ چنین سیستم قیمت گذاری تلاش برای این بود که رابطه بازرگانی بین بخش صنعت و بخش کشاورزی اقتصاد حفظ شود و دولت بتواند تمام مازاد محصولات دهقانان را از طریق مکانیسم بازار بدست آورد. ^{۱۳} کشاورزان که متوجه این مبادله نابرابر شده بودند از فروش محصولات خود سرباز زدند. ابعاد قضیه از چهار چوب یک جدال تجاری فراتر رفت و به یک معضل سیاسی بدل شد. دهقانان نسبت به کارآیی حکومت بلشویکی اعتماد قبلی خود را از دست دادند، برای جلب اعتمادشان قیمت کالاهای صنعتی میبایست کاهش مییافت. ^{۱۴} آنچه در این بین به کمک دولت آمد، وجود صنایع استفاده نشده و صنایعی بود که پایین تر از ظرفیت واقعی شان تولید میکردند. بنا بر این دولت توانست بدون آنکه متقبل هزینه اضافه چندانی شود حجم بسیار بیشتری از محصولات صنعتی را روانه بازار کند. این وضعیت البته امکان کاهش قیمت محصولات صنعتی را بدون تحمیل فشار چندانی به دولت فراهم میآورد. کاهش قیمت محصولات صنعتی، اقدامی مناسب و کافی بود برای آنکه توازن بین صنعت و کشاورزی مجدداً برقرار شود. ولی سه سال بعد یعنی در ۱۹۲۶، وقتی که معضل قبلی دوباره خود را نمایان ساخت، امکان استفاده از صنایع استفاده نشده یا صنایعی که زیر ظرفیت واقعی شان کار میکردند دیگر برای دولت وجود نداشت زیرا بخاطر توسعه بازار فروش محصولات صنعتی، تقریباً همه کارخانجات با ظرفیت کامل مشغول بکار بودند. این پدیده جدید به "قحطی کالاها" معروف است. ^{۱۵} زیرا خود را بدین شکل نشان داده بود که در بازار علیرغم وجود مازاد محصولات کشاورزی، کالاهای صنعتی کافی برای خرید کشاورزان وجود نداشت. از اینرو دهقانان مجدداً ترجیح دادند تا محصولات کشاورزی خود را احتکار کنند و یا به مصرف دامهایشان برسانند. نتیجه این وضعیت افزایش قیمت محصولات غذایی مورد نیاز کارگران و کاهش حجم غلهای بود که دولت در ازاء فروش آن در بازار جهانی میتوانست محصولات و ابزار صنعتی مورد نیاز خود را بدست آورد.

بزعم پراژواژنسکی این بحران در اثر بهم خوردن نسبت تقاضا (چه تقاضای کشاورزان و چه کارگران) برای محصولات صنعتی و توانایی صنایع دولتی در عرضه این محصولات به بازار بوجود آمده بود. وی بدرستی ادعا می‌کرد که در دوره پس از انقلاب قدرت خرید شهروندان روسی به مراتب بیشتر از دوره قبل از انقلاب شده بود. تا آنجا که به دهقانان برمیگشت آنان دیگر مجبور نبودند همانند دوره روسیه تزاری بخش قابل توجهی از درآمد سالانه خود را چه بشکل مالیاتهای سرام آور و چه بصورت پرداخت دیون و بهره مالکانه به حکومت تزاری یا مالکین بزرگ ارضی پرداخت نمایند. در دوره تزار هم البته دهقانان برای آنکه از عهده پرداخت قروض و دیون خود به دولت و بزرگ مالکین برآیند مجبور بودند که مازاد محصولات کشاورزی خود را در بازار بدوا به پول تبدیل کنند. ولی علیرغم اینکه در دوره حکومت تزاری هم حجم وسیعی از محصولات کشاورزی به بازار عرضه میشد و این دست دولت را در فروش این محصولات در بازار جهانی کاملاً باز می‌گذاشت، اما قدرت خرید دهقانان پس از پرداخت دیون و قروضشان بسیار ناچیز بود و لذا تقاضای آنان برای محصولات و فراورده‌های صنعتی هم بخش چندان قابل توجهی از کل محصولات صنعتی عرضه شده به بازار را تشکیل نمیداد. انقلاب اکتبر این معادله یکطرفه را برهم زده بود. بهره مالکانه و دیون دولتی دهقانان در نتیجه انقلاب تماماً لغو شده بودند. البته هر چند دهقانان روسیه در طی دوران نپ نیز کماکان میبایست بخشی از مازاد محصولات خود را به دولت میدادند، منتها میزان این مالیات جنسی آنان به دولت در مقایسه با میزان دیونی که پیشتر از این به دولت تزاری و بزرگ مالکین میدادند، چندان نبود. بنا بر این دهقانان دوره نپ، در عین آنکه در عرض چند سال پس از پایان جنگ داخلی از ظرفیت تولیدی پیش از جنگ برخوردار شده بودند، ولی صنایع روسیه از چنان نرخ رشدی برخوردار نگردیده بودند که از عهده جذب قدرت خرید روبه‌تزايد دهقانان برآیند. نتیجه آنکه در مقابل قدرت خرید بالای دهقانان، صنعت روسیه عاجز از تولید کافی برای ایسن بازار مصرف جدید بود و این مبنای برهم خوردن توازن عرضه تقاضا در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۶ را تشکیل میداد. پراژواژنسکی خود مسئله را تا آنجا که به دهقانان برمیگردد چنین عرضه میکند:

"از کل یک حجم معین تولید قابل عرضه به بازار، حجمی بسیار کمتر از دوران پیش از جنگ برای فروش اجباری [از جانب دهقانان] عرضه میشود؛ این بدین معناست که تقاضای موثر دهقانان برای کالاهای

صنعتی و برای تولیدات [روستایی] که بین خود دهقانان مبادله میشود، میباشد متناسباً افزایش یافته باشد... [در نتیجه] تشبیت رابطه بین کل حجم محصولات صنعتی و کشاورزی که برای فروش به بازار عرضه میشوند، آنهم در حد سطحی که در دوره پیش از جنگ وجود داشت، بدین معناست که یک ناسامانی اساسی در توازن بین تقاضای موثر روستا و بازدهی قابل عرضه به بازار شهر رخ دهد." ۱۶

البته این فقط قدرت خرید دهقانان نبود که در اثر انقلاب افزایش یافته بود. انقلاب اکتبر بیش از هر چیز رفاه و بهبود بیشتری را برای کارگران موجب شده بود. وضعیت معیشتی کارگران بلافاصله پس از انقلاب ارتقاء یافته بود و این البته در شرایط وجود بازار بدین معنا بود که آنان پول بیشتری برای خرج کردن داشتند و از قدرت خرید بیشتری نسبت به گذشته برخوردار شده بودند زیرا بنا به تصور پراثویراژنسکی:

"میزان دستمزدهای فعلی مادر مقایسه با دوران پیش از جنگ به مقدار کمتری بر اساس ارزش نیروی کار تعیین میشوند، و در آینده این مقدار نیز کمتر خواهد شد." ۱۷

بنا بر این، برعم جناح چپ اگر قرار بود که اقتصاد روسیه بحران جدیدی شبیه آنچه در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۶ تجربه کرده بود را مجدداً از سرنگذرانند؛ اگر قرار بود که نیازهای مصرفی روبه‌تزايد دهقانان بدلیل عقب ماندگی صنعت روسیه بلا جواب نمانند؛ در آن صورت ضروری بود که بجای دادن امتیازات بیشتر به دهقانان برای آنکه آنان برای تولید از مشوقی مادی برخوردار شوند، تمام تلاش دولت مصروف این شود که هر چه سریعتر وضعیت صنایع روسیه را بهبود بخشد و میران یارآوری کار و در نتیجه حجم تولیدات این بخش از اقتصاد را افزایش دهد. در غیر این صورت، بنظر اپوزیسیون چپ جامعه روسیه بسوی یک فاجعه سیاسی سوق داده میشد، یعنی اینکه دهقانان بسبب تنگ آمده سربه‌شورش و طغیان می‌گذاشتند و بفکر ایجاد نظامی میافتادند که از توانایی بر طرف کردن نیازها و خواسته‌های آنان بر میآمد. این هشدار بود که جناح چپ منظمًا به گوش جناح مسلط حزب میخواند:

"اگر این نظام از عهده رفع حداقلی از نیازهای [مردم] بر نیاید، در آن صورت ما شاهد تولید نامکفی سیستماتیک و برآورده ساختن نا کافی تقاضای موثر [مردم] خواهیم بود؛ این وضعیت بر روی روحیه مردم تاثیر خواهد داشت

گذاشت و میتواند به چیزی منجر شود که رفیق لنین بارها
ما را در مورد آن هشدار میداد: توده های مردم به فکسر
ایجاد نظامی خواهند افتاد که نیازهای آنان را بهتر
برطرف میسازد. و در اینجا است که بزرگترین خطر ممکنه رخ
خواهد داد و دقیقا به این دلیل هم است که ما بی اندازه
علاقمندیم تا سرمایه گذاری بیشتری [در بخش صنایع کشور]
صورت گیرد. " ۱۸

ادعای اپوزیسیون چپ تا اینجا در بهترین حالت خود میتواند اهمیت است
سرمایه گذاری فوری و سریع را بعنوان یک ضرورت حیاتی به مخاطبین خود
گوشزد کند. آنچه مهم تر بود این بود که اپوزیسیون چپ نشان دهد که چگونه
حجم وسیع این سرمایه گذاری برای صنعتی کردن فوری و سریع روسیه را میدهد
تأمین کرد. بدون چنین بیان اثباتی و کنکرت مسئله، ادعای جناح چپ از هر
نوع قاطعیت جدی محروم میشود. اثبات عملی بودن و ممکن بودن صنعتی کردن
سریع کشور البته امری بود که تئوریسین های اپوزیسیون چپ با کمال اشتیاق
پذیرا شدند، ولی آنان در این تلاش خود هر چه بیشتر زمینه ناباوری خود و
دیگران را نسبت به ادعاهایشان فراهم آوردند. برای درک این قضیه ضروری
است تا مسئله را گام به گام با یکدیگر طی کنیم.

۱ - انباشت اولیه سوسیالیستی : طرح مسئله

در بررسی وضعیت اقتصاد روسیه دهه بیست، پراثوبراژنسکی موفق به
تدوین نظریاتی شد که به عقیده وی کاربرد آنان دیگر صرفا محدود به جامعه
روسیه آن دوران نمیشد. این نظریات اگرچه بر اساس بررسی مشخص اقتصاد
روسیه بدست آمده بودند ولی از آنجا که پراثوبراژنسکی در تحلیل خود از
مسئله این نظریات را با اتکاء به خصوصیات و مشخصاتی تدوین کرده بود که
بنظر خود او دیگر به چهارچوب مرزهای روسیه محدود نمیشدند بلکه خصوصیات
و مشخصاتی بودند که در مورد هر جامعه دیگری که انقلاب کارگری مشابهی را از
سرگذرانده باشد نیز صدق میکردند، از اینرو از جانب وی در چهارچوبی
جهانی - تاریخی ارائه شدند.

بنظر پراثوبراژنسکی جامعه سرمایه داری و سوسیالیسم تا آنجا که به
چگونگی عروج و تکوین شان بر میگشت تابع قوانین مشابهی بودند. اولاً آنجا
که هر دو از بطن نظامهای تولیدی قبلی خود سر بر آورده بودند بنا بر این
تحول هر کدام از آنان مانند هر پدیده تاریخی دیگری بطور تدریجی میتواند صورت
گیرد و این بدان معنا بود که تسلط هر کدام از این نظامها به نظامهای تولیدی ما

قبل خود از نقطه نظر زمانی در طی یک پروسه تاریخی میتوانست ممکن گردد. دوم آنکه برای اینکه این نظامها از توانایی تفوق بر نظام قبلی برخوردار شوند لازم بود که هر کدام برتری و توانایی بالاتر خود را بعنوان یک نظام پیشرفته تر اقتصادی در مقایسه با نظام قبلی در عرصه هایی از قبیل بارآوری کار، تمرکز تولید و امثالهم نشان دهند. منتها تفاوت سرمایه داری و سوسیالیسم بزعم پراثو براژنسکی در این بود که اگر اولی در متن جامعه فئودالی توانسته بود بدو این تفوق اقتصادی خود را بدست آورد و سپس نمایندگان سیاسی خود را بقدرت نشانند، نظام سوسیالیستی تنها میتوانست پس از کسب قدرت سیاسی توسط کارگران از امکان فراهم آوردن ملزومات مادی ای که تفوق اقتصادی آن بر سرمایه داری را به ثبوت برساند، برخوردار شود. بنا بر این اگر برای سرمایه داری تفوق اقتصادی بر تفوق سیاسی آن پیشی میگرفت، برای سوسیالیسم قضیه کاملاً برعکس بود. از اینرو برای پراثو براژنسکی وضعیت جامعه دهه بیست خود ویژگی تمام جوامعی محسوب میشد که انقلاب اجتماعی کارگران را از سر گذرانده اند، خود اوقضیه را چنین مطرح میکنند:

"نظام سوسیالیستی در اولین مراحل توسعه اش، چه بدلیل کمبود ملزومات مادی ضروری برای بازسازی مبنای فنی اش و چه بدلیل عدم برخوردارى طبقه کارگر از ملزومات فرهنگی و آموزشی سوسیالیستی ضروری، نمیتواند تمام مزایایی را که جزو خصوصیات ذاتی سوسیالیسم محسوب میشوند و بدین لحاظ پیشرفتگی تاریخی این نظام به سرمایه داری را نشان میدهد، برخوردار شود." ۱۹

"[زیرا] اگرچه سرمایه تجاری میتواند در منافذ جامعه فئودالی تکوین یابد؛ اگرچه اولین بنگاههای کاپیتالیستی میتواند بدون آنکه در تناقضی آشتی ناپذیری با ساختار سیاسی یا اشکال مالکیت موجود [فئودالی] قرار گیرند، عمل کنند... سازمان پیچیده تولید سوسیالیستی تنها میتواند در اثر یک گسست قطعی از کلیه جوانب نظام کهن، یعنی در اثر یک انقلاب اجتماعی ظاهر شود. درک این نکته از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار است چه اینکه [ما را قادر میسازد] تا مسئله عروج سوسیالیسم را در بابیسم و همینطور متعاقباً متوجه تمام پروسه مربوط به

چگونگی ساختمان این نظام گردیم . " ۲۰

سرمایه‌داری برای شروع، احتیاج به یک ثروت اولیه، به یک انباشت اولیه منابع مادی ضروری داشت. تنها پس از تحصیل این انباشت اولیه بود که سرمایه‌داری می‌توانست ملزومات مادی لازم برای تفوق یافتن خود بر سه تولید خرد صنعتگران را بدست آورده و بدین سان راه را برای تحکیم میانی اقتصاد خود در متن جامعه فئودالی هموار نماید. پراژواژنسکی معتقد بود که تا آنجا که به سوسیالیسم بر می‌گردد نیز طی چنین پروسه‌ای در حکم یک ضرورت تاریخی اجتناب‌ناپذیر است. بزعم او سوسیالیسم نیز همانند سرمایه‌داری احتیاج به تحصیل یک ثروت اولیه، به یک انباشت اولیه منابع مادی ضروری داشت. ولی سرمایه‌داری این انباشت اولیه خود را از قبیل مازاد محصول تولیدکنندگان خرد، کشاورزان و حتی مستعمرات تامین کرده بود. پراژواژنسکی معتقد بود که حکومت کارگران نیز می‌بایست با استفاده از مکانیسمهای قدرت خود اقدام به چنین انباشتی نماید بدون آنکه لحظه‌ای به روشهای حریمانه و غیرانسانی کاپیتالیستی متوسل شود. پراژواژنسکی این انباشت اولیه ضروری برای فراهم آوردن ملزومات جامعه سوسیالیستی را انباشت اولیه سوسیالیستی خواند. خود او این " انباشت " را چنین تعریف میکند :

" منظور از انباشت اولیه سوسیالیستی ... آن انباشتی است که توسط دولت از قبیل آن منابع مادی که تماماً یا بخشا در خارج از منابع ارگانیک اقتصاد دولتی یافت میشود، صورت می‌گیرد. در یک کشور عقب افتاده دهقانی این نوع انباشت از جایگاه بی نهایت مهمی برخوردار است و بدرجه زیادی پروسه رسیدن به آن مقطعی که دیگر بازسازی علمی و تکنولوژیک اقتصاد دولتی را بتوان آغاز نمود و بالاخره این اقتصاد از برتری کامل اقتصادی بر سرمایه‌داری برخوردار شود را تسریع میکند . " ۲۱

از اینرو بنظر پراژواژنسکی، وضعیت روسیه دهه ۲۰ بهیچوجه یک موقعیت مجرد و محدود به جامعه روسیه نمی‌بایست بحساب می‌آید. بنظر او در فردای انقلاب اروپا، چنین وضعیتی در انتظار جوامع اروپایی بود که هر چند از روسیه بسیار پیشرفته‌تر بودند ولی کماکان در مقایسه با سرمایه‌داری آمریکا در مقام دوم قرار می‌گرفتند. بر اساس این متد تطبیقی، پراژواژنسکی خود را مجاز دانست تا قانون انباشت اولیه سوسیالیستی

خود را بعنوان یک قانون تاریخی که سایر جوامع نیز مشمول حکم آن میشوند اعلام نماید :

"تمام فعل و انفعالات بخش دولتی اقتصاد در طی این دوره بطور اجتناب ناپذیری تابع دو چیز خواهد بود... از یکسو میبایست هرچه سریعتر وظیفه انباشت منابع ضروری برای بازسازی پایه های فنی صنعت براساس الکتریفیکاسیون را فراهم آورند و وظیفه تموزیعم عقلانی صنعت در تمام سطح کشور را سامان دهند، و از سوی دیگر میبایست از عهده حفظ این اقتصاد جدید در مقابل اقتصاد کماکان قوی تر سرمایه داری برآیند. بدین معنا وجود یک دوره انباشت اولیه سوسیالیستی که از قوانین خاص خود برخوردار میباشد، دیگر نه فقط برای کشورهای دهقانی عقب مانده ای نظیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بلکه حتی احتمالاً تا حدود زیادی برای اقتصاد سوسیالیستی اروپا نیز اجتناب ناپذیر است، حداقل تا زمانی که اقتصاد فعلی اروپا (بدون احتساب تخریبی که در اثر جنگ داخلی میتواند متوجه آن باشد) هم از نظر اقتصادی و هم در سطح تکنیکی از اقتصاد سرمایه داری آمریکای شمالی ضعیف تر است^{۲۲} در رابطه با کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری قابل ذکر است که بگوئیم انباشت اولیه سوسیالیستی بدرجه بسیار بیشتری میبایست از قبیل مازاد محصول کارگران تامین شود تا از قبیل منابعی که از طریق اشکال پیشا سوسیالیستی تولید در اروپا یا مستعمرات میتوان بدست آورد.^{۲۳}"

هر نظام اقتصادی نوین به هزینه و از قبیل منابع مادی اقشار یا طبقات اجتماعی معینی ساخته شده، انباشت اولیه سوسیالیستی که پراثر اژانسکی از آن سخن به میان میآورد، قرار بود از قبیل کدام اقشار یا طبقات اجتماعی تامین شود؟ بدین منظور پراثر اژانسکی خود به بررسی تمام امکانات داخلی و خارجی موجود میپردازد تا پاسخ به این سؤال را بر ایمن روشن نماید.

الف - منابع داخلی :

انباشت اولیه لازم برای توسعه و گسترش کیفی صنعت روسیه بیش از آن اندازه هنگفت بود که صرفاً با استفاده از سود سالانه منابع ملی شده بتوان مقدار

آن را تأمین کرد. پراژوبراژنسکی کاملاً به این مسئله واقف بود. بنظر او تأمین این انباشت اولیه هنگام تنه‌ا زمانی ممکن بود که بخشی از درآمد اقشار و طبقات اصلی روسیه بدین منظور اختصاص داده می‌شد:

"... صرفاً به انباشتی که در بخش سوسیالیستی [اقتصاد] صورت می‌گیرد اتکاء کردن بدین معناست که بقاء اقتصاد سوسیالیستی بخطر افتد، و یاد دوره انباشت اولیه بطور پایان ناپذیری به درازا کشد - دوره‌ای که تعیین مدت آن به خواست پرولتاریا تعیین نمی‌شود." ۲۴

پراژوبراژنسکی طبقات و اقشار اجتماعی مختلف روسیه دهه بیست را به سه دسته اصلی تفکیک می‌کند: کارگران، تولیدکنندگان خرد (کشاورزان، صنعتگران کوچک) و سرمایه‌داران خصوصی. اینکه تا چه اندازه هر کدام از این سه دسته می‌توانند به صندوق انباشت اولیه طرح پراژوبراژنسکی مساعدت دهند، امری است که او به تفکیک مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱ - کارگران: دوران انباشت اولیه سرمایه‌داری به قیمت استثمار شدید و غیرانسانی کارگران با اصطلاح آزاد شده از زمین صورت گرفته بود. بنظر پراژوبراژنسکی واضح بود که دولت کارگران به هیچوجه مجاز نیست که خود این شیوه غیرانسانی سرمایه‌داری را در مورد کسانی بکار بندد که مدعی نمایندگی آنان می‌باشد:

"طبقه کارگر از همان لحظه پیروزی اش به بعد، دیگر از موقعیت تحت استثمار به موقعیت مسلط بر آن تبدیل می‌شود. لذا او خود نمیتواند همان طرز تلقی را نسبت به نیروی کارش، سلامتی اش، کار و شرایط [زندگی اش] داشته باشد که سرمایه‌داران نسبت به آنها دارند. این تمایز البته مانع معینی بر میزان سرعت انباشت سوسیالیستی بوجود می‌آورد، مانعی که اصولاً برای صنعت کاپیتالیستی شده آنها در اولین مراحل توسعه اش امری ناشناخته بود." ۲۵

البته به زعم خود پراژوبراژنسکی اینکه طبقه کارگر "دیگر از موقعیت تحت استثمار به موقعیت مسلط بر آن تبدیل شده بود اساساً به این معنا هم نبود که طبقه کارگر برای تسریع پروسه انباشت اولیه سوسیالیستی نمی‌بایستی هرگونه خویشن داری از خود نشان دهد. کاملاً برعکس بنظر او طبقه کارگر با درک ضرورت این معضل مهم و اساسی اقتصاد روسیه، خود می‌بایست در تعیین دستمزدها پیش چنان حدودی را رعایت می‌کرد که مانع جدی بر سر راه انباشت

اولیه سوسیالیستی بوجود نمی‌آید، بعبارت دیگر در اینجا برخلاف دوران انباشت اولیه سرمایه‌داری این آگاهی کارگران و نه جبر و قهر سرمایه‌داران بود که می‌بایست بعنوان عامل فشار برای تسریع پروسه انباشت عمل می‌کرد. این نکته را خود برائو براژنسکی چنین تصریح می‌کند:

"بنابراین در طی این دوره قانون دستمزدها که تا بعضی از قانون انباشت سوسیالیستی بشمار می‌رود خود را از طریق خویشتن‌داری آگاهانه طبقه کارگر نشان می‌دهد. این خویشتن‌داری جایگزین آن برآیند مبارزه پایه‌ای بین کار و سرمایه می‌گردد... که سطح دستمزدها و لاجرم میزان ارزش اضافه را در نظام تولید کاپیتالیستی تعیین می‌کند." ۲۶

II - سرمایه‌داران و تجاری خصوصی: برائو براژنسکی استفاده از امکانات مادی سرمایه‌داران و تجاری خصوصی را قطعاً یکی از منابع تامین انباشت اولیه سوسیالیستی میدانست. بزعم وی دولت سوسیالیستی می‌بایست با استفاده از ابزار اجرایی که در دست داشت بخشی از هزینه انباشت اولیه سوسیالیستی را از قبل سود و درآمدی که سرمایه‌داران چه در عرصه تولید و چه در عرصه گردش بدست می‌آوردند، تامین می‌کرد. بنظر وی دولت کارگران چه از طریق وضع مالیات‌های سنگین بر سود منافع خصوصی و درآمد حاصل از تجارت نپ من ها، و چه از طریق وضع تعرفه‌های بالاتر برای حمل و نقل محصولات سرمایه‌داران و تجاری خصوصی توسط شبکه حمل و نقل دولتی، عمدتاً می‌توانست این سیاست خود را به پیش برد. دوران انباشت اولیه سوسیالیستی برخلاف دوران انباشت اولیه کاپیتالیستی بنظر او دورانی نبود که هزینه آن صرفاً از قبل تولیدکنندگان خرد تامین شود، بلکه در این دوره از سلب مالکیت‌کنندگان قبلی هم سلب مالکیت میشد و این یکی از تفاوت‌های اساسی این دو دوره بود:

"تفاوتی که در مقایسه با دوران انباشت اولیه کاپیتالیستی وجود دارد این است که در اینجا انباشت سوسیالیستی فقط نمی‌بایست به هزینه مازاد محصول تولید خرد تامین شود بلکه می‌بایست از بخشی از ارزش اضافه تولید شده توسط اشکال کاپیتالیستی اقتصادی نیز بهره‌مند گردد." ۲۷

بعلاوه به نظر برائو براژنسکی کنترل سیستم بانکی توسط دولت کارگران، سرمایه‌داران خصوصی و نپ من‌ها را از یک ابزار مهم دیگر اقتصاد سیستم

اعتبارات - محروم ساخته بود و این امکان را دیگر تماماً می‌شد به نفع انباشت اولیه سوسیالیستی مورد استفاده قرار داد. بعبارت دیگر دولت می‌توانست بخشی از منابع لازم برای انباشت اولیه را از طریق دادن وام به سرمایه‌داران خصوصی و دریافت بهره بانکی آن تامین کند:

"انتقال مستقیم ثروت از اقتصاد خصوصی بربخش دولتی تنها وقتی می‌تواند صورت گیرد که منابع مالی اقتصاد خصوصی که از طریق حساب پس اندازها در سیستم بانکی جمع‌آوری شده مجدداً به خود اقتصاد خصوصی از طریق وام برگردانده شود - البته به نرخ بالاتر از آنچه خودبانک بابت پس انداز اقتصاد خصوصی به آن پرداخت می‌کند. [در آن صورت] درآمدی که حاصل اختلاف بین مبالغی است که بعنوان پس انداز به بانک پرداخت شده و مبالغی که بانک بعنوان بهره و امایش و همینطور درازاء سایر خدماتش [به اقتصاد خصوصی] دریافت می‌دارد، می‌توانسد روانه صندوق انباشت سوسیالیستی گردد." ۲۸

III - دهقانان و تولیدکنندگان خرد: بنظر برائو براژنسکی این قشر اجتماعی در روسیه دهه بیست بویژه از اهمیت تعیین کننده‌ای برای تامین انباشت اولیه سوسیالیستی برخوردار بود، زیرا هم پرجمعیت‌ترین قشر اجتماعی جامعه روسیه آن زمان را تشکیل میداد و هم در مجموع حجم کل مازاد محصول آن از سرمایه‌داران و تجار خصوصی و همینطور کارگران روسیه بیشتر بود:

"ویژگی اقتصاد کشور شوروی دقیقاً در این حقیقت محض نهفته است که هم اکنون اشکال تولیدی پیشا - سرمایه‌داری در مجموع ۲۲ میلیون خانوار دهقانی را با انضمام صنایع دستی و خود در بر می‌گیرند، حال آنکه اشکال [تولیدی] تماماً سرمایه‌داری یا از نوع سرمایه‌داری دولتی در مقایسه [با اشکال مذکور] ضعیف هستند." ۲۹

بنابراین اتکاء به منابع مادی تولیدکنندگان خرد برای انباشت اولیه سوسیالیستی در روسیه بنظر برائو براژنسکی همان اندازه ضروری و بسیار اهمیت بود که تحصیل مازاد محصول این قشر اجتماعی در پیدایش سرمایه‌داری غرب. منتها این بار برخلاف گذشته این دولت کارگران بود که از برکت مازاد محصول این قشر اجتماعی زمینه‌تفوق‌نهایی اقتصاد

سوسیالیستی سرمایه‌داری و برتولید خرد را فراهم می‌آورد:

"... در طول دوره انباشت اولیه سوسیالیستی مالیات بستن بر اشکال غیر سوسیالیستی [تولید] نه تنها می‌بایست بطور اجتناب‌ناپذیری صورت گیرد بلکه این اقدام می‌بایست در کشورهای دهقانی همچون اتحاد شوروی نقش بسیار بزرگ و مستقیماً تعیین‌کننده‌ای را ایفاء نماید... در طول دوره انباشت اولیه سوسیالیستی، اقتصاد دولتی نمیتواند بدون سلب بخشی از مازاد محصول دهقانان و پیشه‌وران، و بدون کانالیزه کردن بخشی از انباشت کاپیتالیستی به نفع انباشت سوسیالیستی، دوام آورد."^{۳۰}

بنظر پراثو براژنسکی تصور اینکه اقتصاد سوسیالیستی بتواند در جامعه روسیه بدون بهره‌گیری از منابع خرده‌بورژوازی (و این شامل دهقانان نیز می‌شود) خود را توسعه دهد، عملاً ناممکن بود. وی نقض این حکم را بعنوان توهمی ارتجاعی و خرده‌بورژوازی مردود میدانست. منتها بنظر او علیرغم این امر جایی برای اظهار ناخرسندی این قشر اجتماعی روسیه وجود نداشت. زیرا او مدعی بود که در چهارچوب اقتصاد روسیه برای خرده‌بورژوازی این امکان فراهم شده است تا در مقیاس وسیعتر از گذشته تولید کرده و به ثروت خرد بیفزاید. بنابراین علیرغم اینکه بخشی از منابع مادی آن برای تامین انباشت اولیه سوسیالیستی اختصاص می‌یافت ولی بسا این وجود این قشر بطور نسبی در مقایسه با گذشته - دوران حاکمیت تزار - از ثروت و قدرت خرید بیشتری برخوردار شده بود:

"وظیفه دولت سوسیالیستی در اینجا شامل این نیست که همیشه که از تولیدکنندگان خرد کمتر از آنچه سرمایه‌داری بدست می‌آورد، بدست آورد بلکه برعکس وظیفه چنین دولتی این است که از این تولیدکنندگان مقدار بیشتری را از درآمد بازم بیشترشان بدست آورد، درآمدهای که میزان آن به لطف عقلانی شدن تمام پیکره اقتصاد کشور، منجمله تولید خرد با اتکاء به صنعتی شدن کشور و افزایش بارآوری کشاورزی تضمین میشود."^{۳۱}

ب- منابع خارجی:

سرمایه‌داری برای رفع نیازهای ضروری انباشت اولیه اش به غارت و چپاول

مستعمرات میادرت ورزبده و از قبل مستعمرات خود، مواد و منابع خام، نیروی کار ارزان با لایحه بازار فروش محصولات خود را تامین کرده بود. جایگاه و نقش مستعمرات در پروسه انباشت اولیه سرمایه داری، یک حقیقت انکارناپذیر است. در این زمینه نیز برائو براژنسکی هشدار میداد که یک جامعه سوسیالیستی به هیچوجه مجاز نیست که از چنین روشهایی برای تامین انباشت اولیه خسود استفاده کند، زیرا مقدم بر هر چیزی:

"... یک دولت سوسیالیستی که خودمجرى سیاست برابری بین ملل و ورود داوطلبانه آنان به این یا آن نوع از اتحاد ملل است، بطور اساسی تمام روشهای قهری سرمایه در این زمینه را مردود می‌داند. استفاده از این منبع انباشت اولیه از همان بدو کار و برای همیشه برای چنین دولتی ممنوع است."^{۳۲}

دولت سوسیالیستی شوروی مجاز به اتخاذ روش سرمایه داران برای تحصیل مازاد محصول مستعمرات نبود ولی در عوض میتواند پس از پیروزی انقلاب کارگران اروپا از حمایت بیدریغ مادی آنان بهره مند شود. اما در غیاب انقلاب پرولتری در اروپا، تنها منبع دیگر کمک برای انباشت اولیه سوسیالیستی، فقط میتواند از طریق جلب همکاریهای فنی - تکنیکی و وامهای سرمایه های خارجی فراهم آید. برائو براژنسکی چنین احتمالی را اصولاً رد نمیکرد. بنظر او و امها و اعتبارات خارجی بیشک میتواند بخشی از انباشت اولیه سوسیالیستی را تامین کنند و پروسه طی شدن دوره ضروری برای این انباشت را کوتاهتر سازند. منتها وی به دولت سوسیالیستی در مورد رعایت احتیاط کامل در زمینه دریافت این وامها هشدار میداد. این دلواپسی او دو دلیل اساسی داشت. اول اینکه بنظر او دریافت هرگونه وامی از بورژوازی غرب نمیتوانست در عین حال نوعی تعهد یا وابستگی را برای کارگران روسیه و دولت آنان به همراه نداشته باشد؛ دوم آنکه وی عملکرد سرمایه های خارجی در روسیه را از آنجا که بعطت برخورداریشان از تکنیک پیشرفته تر میتوانند براحتمی موقعیت برتری نسبت به بخش دولتی اقتصاد بدست آورند، و حتی بدلیل سود بیشترشان استطاعت پرداخت دستمزدهای بالاتری به کارگران روسی را داشته باشند، درخود یک خطر سیاسی جدی برای حکومت نوپای کارگران روسیه میدانست. بزعم وی سرمایه داری اروپا با نشان دادن برتری اش در خاک روسیه به کارگران و توده های مردم، در عین حال تخم بی اعتمادی و تزلزل را در بین آنها نسبت به حکومت شوروی می‌پاشید و این میتواند به عواقب برگشتناپذیری منجر شود:

"از یک سو، تحصیل یک وام درازمدت از خارج خودیکی از طرُقی است که باعث میشود اقتصاد جوان ما توسط سرمایه خارجی مورد بهره‌برداری واقع شود. اما، از سوی دیگر تحصیل چنین وامی خود می‌تواند به اندازه بسیار بیشتری به تسریع پروسه انباشت سوسیالیستی کمک رساند. چنین اقدامی بدین معناست که ذخیره انباشت سوسیالیستی افزایش می‌یابد، پروسه تجهیز مجدد تکنیکی اقتصاد دولتی تسریع میشود، و در نتیجه دوره‌ای که در طی آن صنایع دولتی می‌بایست در مرحله مقدماتی سوسیالیسم قرار گیرند، کوتاه‌تر می‌شود. بعلاوه چنین اقدامی همچنین امکان اشتغال دهها هزار کارگر را که فی الحال بدلیل کمبود مواد [ضروری] برای تولیدات بخش دولتی بیکار هستند ممکن می‌سازد و بدین سان آنها را در تائید انباشت سوسیالیستی شریک می‌سازد... [اما] وقتی که امتیازات بزرگی [به سرمایه‌های خارجی] داده میشود... آنگاه نتیجه این اقدام... همه محاسن آغازین را تباه می‌سازد... این تباهی خود را از جمله در این نشان می‌دهد که کارگرانی که در بنگاه‌های کاپیتالیستی شاغل اند از شرایط مادی بهتری در مقایسه با کارگران شاغل در صنایع دولتی بهره‌مند میشوند. امری که بدون شک عواقب سیاسی به‌مراه خواهد داشت." ۳۳

بنابراین پس از بررسی تمام منابع موجود برای تأمین انباشت اولیه سوسیالیستی، پراژوبراژنسکی نتیجه می‌گیرد که اولاً جامعه روسیه برای تأمین این انباشت مجبور است ما را که انقلاب کارگران اروپا به کمک آن نیامده عمدتاً به منابع داخلی خود توسل جوید و ثانیاً اینکه در بین طبقات و اقشار اجتماعی روسیه که بایستی بارتائید این انباشت به دوش آنان سرشکن شود، این قشر خرده‌بورژوازی روسیه است که در قبال امکان تولید بیشتری که در جامعه نوین روسیه برایش ممکن گردیده می‌بایست بخش بیشتری از این انباشت را تأمین نماید.

پراژوبراژنسکی تا همین جا اقتصاددانان روسیه را در مقابل یک تئوری نو و جنجال برانگیز قرار داده بود، لذا ضروری بود که وی برای تحکیم موقعیت و اعتبار این مدل تئوریک در مقابل حملات تئوریسین‌های جناح راست از آن دفاع نماید.

۲ - دفاع تئوریک پراژویراژنسکی از قانون انباشت

اولیه سوسیالیستی

نقطه شروع همه مخالفین قانون انباشت اولیه پراژویراژنسکی این بود که به خملت انتقالی اقتصاد روسیه اشاره میکردند. بزعم آنان جامعه روسیه نه تنها نظامی سرمایه دارانه بود و نه نظامی تماماً سوسیالیستی، این جامعه از نظر آنان سرمایه داری قلمداد نمیشد زیرا برای آنان کاپیتالیستی بودن یک جامعه با مالکیت خصوصی و آنارشی در تولید مترادف بود. حال آنکه در جامعه روسیه آن زمان هیچکدام از این دو بطور غالب وجود نداشتند. اولاً به لطف انقلاب اکتبر بخش وسیعی از سرمایه های خصوصی ملی شده بودند؛ ثانیاً اینکه بخش قابل توجهی از صنایع و موسسات تولیدی که ملی شده بودند، دیگر حجم تولیدات سالانه خود را مطابق با نقشه های دولتی از پیش تعیین شده تنظیم میکردند و لذا حجم تقاضای بازار تنها ملاک تعیین حجم تولیدات سالانه آنان بشمار نمیرفت. این نظام در عین حال بنظر آنان سوسیالیستی هم نبود زیرا برای آنان سوسیالیستی بودن یک نظام با پایان یافتن کامل آنارشی تولید و تحول آن به تولید با برنامه مترادف بود. اما تولید سازمان نیافته و تماماً با برنامه به هیچوجه ویژگی غالب اقتصاد روسیه آن زمان بشمار نمیرفت. کماکان در کنار تولید با برنامه بخش دولتی، تولید بی برنامه و آنارشیک در بخش خصوصی اقتصاد مسلط بود. بنظر آنان در طی این دوره قوانین نظام قدیم در حال زوال بودند و قوانین نظام جدید در حال عروج؛ لذا هر دو حالتی ناپایدار و تحول یابنده را از سر می گذرانند. از اینرو بزعم آنان تعریف هرگونه قانونمندی معینی برای این دوره گذار تلاشی نابجا بود زیرا سعی بر آن داشت تا به دوره ای که همه قوانین اقتصادی در حال تحول اند، نوعی قانونمندی تصنعی تحمیل نماید. بنظر آنان تنها زمانی میشد برای اقتصاد روسیه از حاکمیت نوعی قانون اقتصادی سخن بگویند میان آورد که دیگر دوره تولید آنارشیک کالایی تماماً سرآمده باشد و مکانیسم بازار هم به طریق اولی از اقتصاد روسیه رخت بر بسته باشد. به عبارت دیگر آنان معتقد بودند که با تبدیل جامعه روسیه به جامعه ای که تولید با برنامه در آن صورت می پذیرد، عملکرد قوانین و مقولات نظام سرمایه داری نیز به پایان میرسد. از جمله و مهمترین همه قوانین اقتصادی نظام سرمایه داری، بزعم آنان قانون ارزش یعنی سنجش ارزش محصولات تولید شده بر حسب میزان ساعات کار اجتماعی لازم برای تولیدشان، که به باور آنان تنظیم کننده اصلی تولید و بازتولید نظام سرمایه داری از طریق مکانیسم

بازار بود، با سازمانیافتگی تولید در جامعه، سوسیالیستی دیگر نقش مسلط خود را از دست داده و به زوال میگرشاید. بدین سان به نظر آنان، با تولید با برنامه، قانون ارزش بالاخره الغاء میگردید و با آن عمرنظام سرمایه داری بعنوان یک نظام اقتصادی به پایان میرسید. تنها در آن صورت بود که بنظر آنان جامعه میتواند چگونگی تخصیص منابع خود را بطور علمی و بر اساس یکرشته قوانین جدید اقتصادی تنظیم نماید و هر کدام از تولیدکنندگان مستقیم جامعه نیز میتواند بر حسب میزان ساعات کاری که در برابر جامعه متقبل میشود، از محصولات آن نیز بهره مند شود.

پراشوبراژنکی البته با مخالفین خود در این نکته توافق داشت که اقتصاد روسیه دهه ۲۰ یک دوره تحول و گذار را از سر میگذراند. از این رو او مکرراً تصریح میکرد که قانون انباشت اولیه سوسیالیستی وی نیز قانونی ابدی و دائمی برای اقتصاد روسیه نبایستی محسوب شود بلکه در بهترین حالت تدوین شوربیک مکانیسمی بود که فی الحال بر کارکرد اقتصاد روسیه متناظر بود و چهارچوب حرکت عمومی آن را در طی آن دوره مشخص میگرد. بنظر وی طی این دوره گذار، یعنی برآمدن پروسه انباشت اولیه سوسیالیستی، برای روسیه در حکم یک ضرورت تاریخی بود و شرایط مساعدتر بین المللی و یا اتخاذ سیاست های درست از جانب دولت در عرصه اقتصاد صرفاً میتواند به تسریع آن کمک نماید، نه اینکه امکان میان بُر زدن این دوره گذار را برای اقتصاد روسیه فراهم آورد. وی مدعی بود که قانون انباشت اولیه او چیزی بیش از این ملاحظات را در بر ندارد و اساساً سانیات او هم این نیست که چیزی بیش از این در مورد اقتصاد روسیه دهه ۲۰ گفته باشد:

"از متن کتاب من کاملاً روشن است که این قانون [منظور قانون انباشت اولیه سوسیالیستی است] بسته دوره ای مربوط میشود که بخش سوسیالیستی [اقتصاد] هنوز تماماً از تفوق تکنیکی و اقتصادی بر سرمایه داری برخوردار نشده و به هیچوجه تا به آن لحظه بسط داده نمیشود که دیگر آخرین پیشهور یا تولیدکننده خردروستا هم محو شده باشد. علیرغم این نکته، بوخارین با زفکرمی گنسد که 'این دوره مدت زمان طولانی را در بر میگیرد'. تا آنجا که به این ملاحظه بوخارین بر میگردد بایستی بگویم که [اولاً] مدت زمان عملکرد این قانون، یعنی دوره ای که در طی آن اقتصاد دولتی مان کماکان در مرحله مبارزه برای تحصیل یک پایه تکنیکی جدید و بدست

آوردن امکان توسعه محاسباتش در مقابل سرمایه‌داری، است، مقدم بر هر چیز دیگر بستگی به اوضاع بین‌المللی دارد زیرا وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در غسرب میتواند مدت آن را به حد اقل تقلیل دهد (به همان اندازه که یک مهاجم سرمایه‌داری جهانی [به مسا] میتواند ادامه این پروژه را متوقف ساخته و تمام سیستم ما را برهم بزند). ثانیاً مدت این دوره تا حدود معینی همینطور بستگی به خملت سیاستهای اقتصادی خودمان دارد، بعبارت دیگر بستگی به این دارد که تا چه اندازه در مسئله صنعتی کردن کشور از خود پیگیری نشان دهیم. " ۳۴

پراشوبراژنسکی همچنین با مخالفین خود بر سر این نکته نیز توافق داشت که مشخصه اصلی نظام سرمایه‌داری تولید بی‌برنامه و آنارشیک است و لذا آنتی تز این مشخصه در نظام سوسیالیستی در تولید با برنامه و سازمان یافته خلاصه میشود. از اینرو وی با آنان همچنین در این نکته نیز توافق داشت که بهر اندازه که تولید در جامعه روسیه با برنامه شود و از عرصه عملکرد مکانیسم بازار و تسلط سرمایه خصوصی خارج شود، به همان اندازه هم حیظه عملکرد قانون ارزش محدود گشته و زمینه القاء نهایی مناسبات سرمایه‌داری فراهم میگردد:

" اقتصاد سیاسی علمی است که قوانین توسعه و توازن، ولذا (بخشاً) قوانین امحاء شیوه تولید کالایایی و کالایی - سرمایه‌داری را بعنوان شیوه تولیدی ای که بی برنامه و غیر سازمان یافته است، مکشوف می‌سازد. آنتی تز تولید کالایی که در [روند] تاریخ جایگزین آن میشود، اقتصاد با برنامه سوسیالیستی است. " ۳۵

وی ضمن بر شمردن این نقاط اشتراک با مخالفین "قانون انباشت اولیه سوسیالیستی"، توجه آنان را به وجود دو قطب متضاد در اقتصاد روسیه جلب میکرد. در یک قطب مورد نظر او تولید با برنامه و سازمان یافته بنگاههای دولتی - بویژه بخش صنایع سنگین - قرار داشت. در این بخش از آنجا که حجم تولیدات سالانه، میزان دستمزد کارگران شاغل، قیمت محصولات تولید شده، قیمت محصولات و مواد اولیه‌ای که برای تولید لازم بودند و خریداری میشدند (چه از سایر بنگاههای دولتی و چه از تولیدکنندگان خصوصی) ... همه و همه تا اندازه زیادی از قبیل و بر اساس یک نقشه از پیش تعیین شده توسط دولت

محاسبه شده بودند؛ بنظر وی تاثیرمکانسیم بازاری بر روی این بخش به حداقل رسیده و لذا قانون ارزش دیگر از حداقل تاثیر بر روی فعل و انفعالات این قطب از اقتصاد شوروی برخوردار بود:

"... قانون ارزش - اگر ما فعلا از مسئله نیروی کار فاکتور بگیریم - از حداقل نفوذ بر عرصه تولید و سایر تولید برخوردار است یعنی بر عرصه‌ای که در آن خود دولت هم تولیدکننده انحصاری و هم خریدار انحصاری و سایر تولیدی شمار می‌رود. این بدان معناست که صنایع سنگین، سوسیالیستی ترین حلقه را در نظام سوسیالیستی اقتصادمان تشکیل میدهد." ۳۶

از سوی دیگر برای وی بخش خصوصی اقتصاد به مثابه قطب دیگر و متضاد اقتصاد بخش دولتی بحساب می‌آمد، برای او حاکمیت قانون ارزش در این عرصه بلامنزاع بود و کلیه فعل و انفعالات اقتصادی آن تابعی از مکانسیم بازار محسوب میشد:

"تا آنجا که به عرصه‌هایی از قبیل مبادلات بین خود دهقانان بر می‌گردد که از جمله میتوان به خرید و فروش حیوانات با رکش و تجارت محصولات خرد و دستی که توسط کارخانجات دولتی تولید نمیشوند اشاره کرد، در اینجا دیگر مناسبات تولید کالایی ساده‌تاما و مطلقا مسلطند. در اینجا ما با عرصه‌ای سروکار داریم که حاکمیت قانون ارزش در آن بلامنزاع است." ۳۷

برائو براژنسکی البته همانند مخالفین خویش بر این اعتقاد بود که در شرایط آن زمان روسیه تولید سازمان یافته و با برنامه بخش دولتی به هیچوجه از توانایی بازتولید خود در سطح کل جامعه برخوردار نبود، بهمان ترتیب که تولید آنارشیک بخش خصوصی نیز از توانایی قاشق آمدن بر محدودیت‌هایی که دولت در مسیر بازتولید گسترده آن قرار داده بود بر نمی‌آمد، ولی علیرغم داشتن چنین باوری، وی برخلاف مخالفین خویش معتقد نبود که عملکرد ایسین دوسیستم در انزوا از یکدیگر وبدون برخورد متقابل صورت می‌گرفت. بزعم او از زمان بقدرت رسیدن حکومت کارگران، انباشت بخش خصوصی بطور منظم به نفع انباشت بخش دولتی زیان دیده بود. تمرکز بانکها در دست دولت که سرمایه خصوصی را از حق استفاده از مزایای بهره‌اندوخته‌های خصوصی محسور کرده بود؛ تعیین تعرفه‌های بالا برای حمل و نقل محصولات بخش خصوصی توسط شبکه راه آهن و راه‌های آبی روسیه که منجر به سرازیر شدن بخشی از ارزش اضافه

تولید شده بخش خصوصی به خزانه دولت می‌شود؛ وضع مالیات‌های تمام‌عیدی بردرآمد بخش خصوصی که انتقال بخشی از سود سالانه آن به بخش دولتی را ممکن می‌ساخت؛ سیاست قیمت‌گذاری محصولات توسط دولت که امکان خرید کالاها و محصولات بخش خصوصی برای دولت را به قیمتی نازلتر از قیمت متوسط شان در بازار جهانی ممکن می‌ساخت و در عوض امکان فروش محصولات دولتی به بخش خصوصی به قیمتی بالاتر از قیمت فروش شان در بازار جهانی را فراهم می‌آورد؛ سیاست تجاری دولت که متوجه خارج کردن تجار خصوصی از عرصه‌گردش و جایگزینی آنان با نهادهای متمرکز و جمعی برای توزیع کالاها و محصولات مورد نیاز مردم بود؛ ... همه و همه به نظر پراثویراژنسکی اقداماتی بودند که امکان رشد و گسترش بخش دولتی اقتصاد را از قبیل بخش خصوصی ممکن می‌ساختند. ترجمه این تحولات بزرگان قوانین اقتصادی، برای پراثویراژنسکی این بود که قانون ارزش مداوم و ما در زیر حمله قرار دارد، حال آنکه ملزومات تولید سازمان یافته به هزینه‌های اضمحلال و فروپاشی تدریجی تولید آنها رشیک کا پیتالیستی در شرف تکوین است.

از اینرو، پراثویراژنسکی نتیجه می‌گرفت که رابطه بخش خصوصی و بخش دولتی در اقتصاد روسیه نه تنها دیگر امری اتفاقی و خود بخودی بشمار نمی‌رفت که بالعکس بایستی به آن به مثابه پدیده‌ای کاملاً قانونمند و تاریخی نگریسته بنظری قانون انباشت اولیه او هم چیزی نبود مگر بیان تشویریک همین پدیده موجود در اقتصاد روسیه، پدیده‌ایی که تاکنون نیز چگونگی تحصیل درآمد بخش خصوصی توسط بخش دولتی مطابق با آن صورت گرفته است؛

" از آنجا که اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نمونه‌ای است که تاکنون نظیر آن در تاریخ اقتصادی [جهان] مشاهده نشده، نمونه‌ای است که شاهد همزیستی دو سیستم اقتصادی متمایز ولی‌النفسه متضاد با یکدیگر می‌باشد که هر یک مکانیسم کنترل متفاوت خود را دارند، لاجرم این اقتصاد می‌بایست نه فقط عرصه‌ای باشد که در آن جدال بین این دو نظام روی می‌دهد بلکه همچنین می‌بایست شاهد درجه معینی از توازن بین این دو نیز باشد و بنا بر این در عمل می‌بایست عرصه‌ای باشد که در آن قوانین اقتصادی متفاوت این دو نظام از نوعی همزیستی برخوردارند.

قانون انباشت سوسیالیستی به اعتبار 'دمکراسی' اقتصاد کالایی، بدلیل وجود گرایشات توسعه‌دهنده

آن ، و وجود روشهای کنترلی که ذاتی این نظام بحساب می‌آیند، دچار محدودیتهایی است ، همینطور اقتصاد کالایی نیز دچار محدودیت‌هایی است که از محورشدنش توسط پیکره سوسیالیستی [اقتصاد] که نسبت به آن بیگانه است ، ناشی میشود. بنا بر این دلایل ، اقتصاد ما اگرچه هنوز سوسیالیستی نیست ولی در عین حال دیگر نمیتوان آن را به سادگی اقتصاد کالایی بحساب آورد. "۳۸"

بنظر پراثو براژنسکی آنچه می‌بایست توسط دولت صورت میگرفت این بود که با برسمیت شناختن پروسه انباشت اولیه سوسیالیستی ، دست به اقداماتی میزد که عملکرد آنرا تسریع میکرد و دوره ضروری برای تسلط این قانون بر اقتصاد روسیه را هرچه کوتاهتر میساخت . در غیر این صورت ، بنظر وی دولت کارگران مرتکب یک اشتباه سیاسی فاحش و خطرناک میشد :

" با ورنداختن به وجود این قانون ، قانونی که یک خصوصیت انکارنا پذیر اقتصاد دولتی را تشکیل میدهد و بر عملکرد اقتصاد خصوصی نافذ است ، رانه تنهها بایستی یک اشتباه تئوریک بشمار آورده ، نه تنهها نشانگر لجاجت و محافظه کاری فکری است بلکه از نظر سیاسی نیز خطرناک است ، زیرا مبارزه برای بقا کلیت نظام اقتصاد اشتراکی مان را به خطر می‌اندازد. "۳۹"

اکنون و پس از پرداختن بر مضمون اصلی دفاع پراثو براژنسکی از قانون انباشت اولیه اش ، در اینجا لازم می‌آید چند ملاحظه عمومی پیرامون این قانون را عنوان کنیم . پراثو براژنسکی تا آنجا که قانون انباشت اولیه خود را بعنوان قانونی که متنناظر بر "رابطه بین اقتصاد دولتی و اقتصاد خصوصی" ۴۰ است ، تعریف می‌کند نکته درستی را مدنظر دارد . او محق بود که رابطه بین این دو بخش از اقتصاد جامعه روسیه آن زمان را تابع نوعی قانونمندی معین بدانند . ولی آنجا که وی عملکرد "قانون انباشت اولیه سوسیالیستی" اش را چیزی متناقض با عملکرد قانون ارزش معرفی می‌کند ، توضیحات او قانع کننده بنظر نمی‌رسد . پراثو براژنسکی خود در مورد پروسه انباشت در بخش دولتی ، اقتصاد ادعا می‌کند که در این بخش نیز : "منبع انباشت همانا است که تحت سرمایه داری وجود دارد ، یعنی حاصل کار طبقه کارگری است که میزان دستمزد های بیش بایستی کمتر از کل ارزش محصولاتی باشد که توسط او خلق گردیده است . "۴۱ و در پاسخ به این سؤال که "آیا بالاخره در کشور یعنی در سراسر پیکره اقتصاد آن فروش نیروی کار بعنوان یک کالا صورت می‌گیرد یا نه "۴۲ ، خود میگوید: "در مجموع بایستی به این سؤال پاسخ مثبت داد. "۴۳"

این اظهارات پراثو براژنسکی کافی است تا این ادعا را تأیید نماید که بخش دولتی اقتصاد نیز علیرغم سازمان‌یافتگی تولید آن، کماکان نوعی اقتصاد سرمایه‌داری بوده و لذا آنچه در این میان پراثو براژنسکی آن را تحت عنوان "قانون انباشت اولیه سوسیالیستی" تئوریزه کرده بوده همانا چیزی بجز چگونگی توزیع کل ارزش اضافه تولید شده در اقتصاد روسیه ما بین بخش دولتی اقتصاد - که بعنوان یک سرمایه واحد عمل میکرد - و بخش خصوصی آن که از سرمایه‌های منفرد بسیاری تشکیل میشد، نبوده است. در هر دو بخش ما حاصل پروسه کار ارزش اضافه بود، منتها سرمایه دولتی با توجه به موقعیت ویژه خود که امکان انحصار شاخه‌های معینی از تولید را برای آن مقدور ساخته بود و یا آن را در وضعیت قرار میداد که میتواند از طریق دولت سیاستهای مالیاتی یا قیمت‌گذاری معینی را بر بخش خصوصی تحمیل نماید، موفق شده بود تا بخشی از ارزش اضافه تولید شده توسط بخش خصوصی اقتصاد را به طریق غیر از مکانیسم بازار برای خود بدست آورد. پروسه‌ای شبیه به این بیشتر از آن در جوامع اروپایی با شکل‌گیری انحصارات و تحمیل قیمت‌های انحصاری تراستها و کمپانی‌های بزرگ به سرمایه‌های ضعیف‌تر خصوصی صورت گرفته بود و همان‌طور که پیشتر نشان دادیم مارکس و انگلس حتی گرایش جامعه سرمایه‌داری "کلاسیک" به این سمت را مدت‌ها قبل مورد بررسی قرار داده بودند. ۴۴

ولی چرا همین نکته ظاهراً بدیهی از نظر اقتصاددان برجسته‌ای همچون پراثو براژنسکی بدور مانده بود، زیرا او نیز محصول آموزش‌های انترناسیونال ۲ بود و برایش سرمایه‌داری مقدمتاً در عرصه بازار و رقابت آزاد خلاصه میشد، بزعم او هم قانون ارزش صرفاً "قانون متناظر برتوازن خودبخودی جامعه کالایی - سرمایه‌داری است"، و لذا برای او هم الغاء مناسبات سرمایه‌داری پیش از آنکه با الغاء کارمزدی مترادف شود یعنی با الغاء مناسبات سرمایه‌داری در عرصه تولید مترادف گردد، با محدود شدن مکانیسم بازار و رقابت یعنی با تحول عملکرد سرمایه‌داری در عرصه گردش یکسان گرفته میشد، او نیز همانند بوخارین و هیلفردنیک، عروج انحصارات و تراستها را معادل الغاء تدریجی قانون ارزش و بطریق اولی الغاء سایر قوانین اقتصادی تولید کالایی میدانست، و از اینرو معتقد بود که با توسعه گرایشات انحصاری سرمایه‌داری که با خود دوران متعارف رقابت آزاد بورژوازی را به پایان میبرد، قانون ارزش نیز به مرحله حقیقی خود وارد میشد و لاجرم جای خود را به تدریج به قانون تولید با برنامه میداد. لذا وی در بررسی اقتصاد دولتی روسیه پس از انقلاب اکتبر با صراحت اعلام میکند که

بخش دولتی اقتصاد روسیه همانا تداوم گرایش انحصاری سرمایه بوده و بدین لحاظ با خود الغاء هرچه بیشتر قانون ارزش را به همراه دارد :

"در این معنا اقتصاد دولتی ما از نقطه نظر تاریخی تداوم و تعمیق گرایش انحصاری سرمایه داری است ، و لذا تداوم این انحصارات در جهت امحاء بیشتر اقتصاد کالایی و زوال بیشتر قانون ارزش بحساب می آید." ۴۵

با حرکت از این موضع تئوریک ، دیگر صرف وجود تولید با برنامه در عرصه دولتی اقتصاد کافی بود تا پراژوبراژنسکی خلعت سرمایه دارانسه انباشت در این بخش را نادیده بگیرد و یادریبترین حالت از آن بعنوان یک پدیده موقت که از نظام کهن برجای مانده و با تعمیم و سراسری شدن تولید با برنامه به تمام عرصه های اقتصاد کشور از بین می رود ، یاد کند . از آنجا که بزعم پراژوبراژنسکی تعمیم تولید با برنامه در اثر گسترش تکنیک و رشد صنعت در روسیه ممکن میگردید ، لذا برای وی رفع خلعت کاپیتالستیسی انباشت بخش دولتی نیز در اثر رشد تکنیک بطور خودبخودی و اتوماتیک رو به زوال می گذاشت .

برخلاف پراژوبراژنسکی ، مارکس و انگلس تصور دیگری از قوانین ذاتی نظام سرمایه داری بویژه قانون ارزش داشتند ، برای آنان البته قانون ارزش در مفهوم تبدیل ارزش تمامی محصولات قابل مبادله در جامعه سرمایه داری بر حسب یک فاکتور مشترک یعنی کار مجرد صرف شده برای تولیدشان ، معنا می یافت ، ولی بنظر آنان در چهارچوب تولید سرمایه داری چنین امری صرفا بدین دلیل تاریخی صورت نگرفته بود تا صرفا امکان مبادله محصولات پروسه کار را در بازار ممکن گرداند ، چنین امری خلعت تولید کالایی در نظام های پیشا سرمایه داری نیز بود . بنظر مارکس در نظام سرمایه داری ضرورت تبدیل شدن ارزش همه محصولات به میزان کار مجرد لازم برای تولیدشان بدین دلیل از اهمیت برخوردار شده بود که این تنها مکانیسمی است که از طریق آن امکان انتقال مازاد محصول تولید کننده مستقیم به سرمایه فراهم می شود . افزوده شدن مازاد محصول کارگران به سرمایه تنها میتواند در فرمی صورت گیرد که خود سرمایه به آن سان یافت می شود . سرمایه ، ارزش متراکم و انباشت شده است ، مازاد محصول کارگران نیز بنا بر این میبایست بدوا بصورت ارزش - کارشئی شده - درآید برای آنکه بتواند بر مقدار سرمایه بیافزاید . بدین دلیل نیروی کار بصورت کالا درمی آید و محصول پروسه کار در تولید سرمایه داری یعنی آنچه که برای مبادله به بازار عرضه می شود هم بر اساس کارشئی شده موجود در آن ارزشیابی می شود . این تمایز بین تولید

کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری را خود مارکس در کاپیتال جنبش گوشزد میکند :

"پروسه تولید مادامکه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ایجاد ارزش در نظر گرفته میشود پروسه تولید کالایی بحساب میاید ؛ ولی مادامکه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ارزش افزایی در نظر گرفته میشود، دیگر پروسه کاپیتالستی تولید یا شکل سرمایه‌دارانه تولید کالایی بحساب میاید." ۴۶

بنابراین برای مارکس و انگلس در عین اینکه تحول فرم مالکیت خصوصی سرمایه به "غیر خصوصی" آن کاملاً قابل تصور بود، در عین اینکه برای آنان فرم ارائه محصولات پروسه کار در تولید کاپیتالستی میثوانست از شکلی بی برنامه و آزاد به سازمان یافته و انحصاری تحول یابد^{۴۷}، ولی هیچکدام از این تحولات برای آنان معادل الغاء خود نظام سرمایه‌داری نبود. هر چند که این تحولات شرایط مساعدتری را برای دگرگونی بنیادی آن فراهم میآورد. برای آنان مادامکه کارمزدی وجود داشت و نیروی کار بعنوان کالا توسط سرمایه خریداری میشد،^{۴۸} قانون ارزش مبنای تولید اجتماعی جامعه سرمایه‌داری قلمداد میشد. برای مارکس، تنها با الغاء کارمزدی بود که سرمایه ولذا قانون ارزش الغاء میگردد :

"سرمایه شامل کار انباشت شده‌ای که به مثابه وسیله‌ای برای تولید جدید در خدمت کارزننده قرار میگردد، نمیشود. سرمایه شامل کارزننده‌ای است که به مثابه وسیله‌ای برای ابقا و تکثیر ارزش مبادلاتی کار انباشت شده بکار میرود. ... بنابراین سرمایه مستلزم کار مزدی است و کارمزدی مستلزم سرمایه، هر دو متقابلاً شرایط حیات دیگری را باعث میشوند؛ هر دو متقابلاً یکدیگر را بوجود میآورند."^{۴۹} (تاکیدات در متن اصلی است)

این لاقیدی پراثویراژنسکی در عرصه اقتصاد سیاسی وی را ملزم میساخت که در توضیح سایر مقولات اساسی سرمایه‌داری که در روسیه آن زمان نیز یافت میشد، وجود هر کدام را با تسامح توجیه کند. وجود کارمزدی به معنای سیستم دستمزدهاست. این را پراثویراژنسکی خود تصدیق میکند. ولی وجود کارمزدی در عین حال به معنای تولید ارزش اضافه در طول پروسه کار و تحصیل سود برای سرمایه هم میباشد. این دوران نیز وی تصدیق میکند ولی وی علیرغم مشاهده این مقولات در جامعه روسیه آن زمان وجود آنان را به شیوه‌ای دلخواه توجیه